

پنجشنبه ۹ شهریور ماه  
شماره ۶۱  
۱۳۵۹  
شش تومان



# بهبول

بهبول بهیج دسته و حزب و جمعیت و مرام و مسلک و اقلیتی وابسته نیست بجز تمام بی‌سارده‌های جهان

اقدامات انقلابی قطب زاده  
سران کشورهای امریکا  
و شوروی و سیلی را  
عصبانی کرده است.



حالا هم دیر نشده  
مگه نهی بینی چه جوری  
دارن خود شونو به آب  
و آتش میزنن!

بابا ایوالله  
تو که بلد بودی انقلابی  
عمل کنی چرا از اول  
اینکارو نکردی؟

مقدم



یک فانتوم آمریکایی در مصر سقوط کرد

قربان فکر کردم  
طبه!!



دخترجون!  
قربون دستت منویر  
اول طرف خیابون..





## سازمان مقاله

### آقای نخست وزیر از اشتباهات

#### گذشته پند بگیرید!



امیر آقای رجالی از اشتباهات گذشته پند بگیرند و هیچ کاری را بدون مطالعه و در نظر گرفتن همه جوانب آن انجام ندهند و مزدحماً برخلاف گذشته در جریان امور قرار دهند می توان به موفقیتشان امیدوار بود، و اگر خدای نخواستہ دنبالرو دولتمردان قبلی باشند و ای به حال ملت متعصب و ستم پیدی ایران!

اینکه چه کسانی هیئت دولت را تشکیل میدهند خیلی مهم نیست . آنچه برای مردم اهمیت دارد انتظاراتی است که از حکومت جمهوری اسلامی و یا بهتر است بگویم از اسلام دارند . اغلب مسئولین امر و دولتمردان، از زمان پیروزی انقلاب تاکنون صدها وعده دادند و نتوانستند به آن وعده ها جامه عمل بپوشانند . خیلی کارها بدون مطالعه انجام شد و نارضالی بوجود آورد . هماردن یک وزیر در فسلان وزارتخانه توسط نخست وزیر ، نه تنها کافی نیست بلکه هیچ دردی را هم دوا نمی کند چون معیبت هیچکدام از وزارتخانه ها و سازمان های اداری با انقلاب اسلامی ایران هماهنگ نیست .

بخشنامه و دستورالعمل هایی که از مقامات بالا صادر شده اغلب بی نتیجه بوده است . هر کار مثبتی که جوانان این مملکت انجام میدهند و بعنوان مثال میتوان از جانبازی پاسداران و خدمات صادقانه ی جهاد سازندگی نام برد، همه بخاطر عشق و علاقه ای است که به امام امت دارند و حاضرند جان شان را در راه رهبر عزیزشان فدا کنند و هیچیک از این خدمات ارزنده و شایان توجه را در اجرای دستورات و بخشنامه های دولت انجام ندادند .

آقای نخست وزیر خودشان بهتر میدانند که حتی دستورات و بخشنامه های ضد و نقیض آموزش و پرورش چه مشکلاتی در آن وزارتخانه بوجود آورد و چقدر نارضایتی تولید کرده .

### بعد از سقوط هلیکوپتر

خدا را شکر که رئیس جمهور کشورمان از یک مرگ حتمی نجات یافت و اگر معجزه های رخ نمی داد و آقای بنی صدر در این حادثه جان خود را از دست میداد قضاوتها و تعبیرها بدینگونه بود:

- عده ای می گفتند حتماً کار، کارآینه!
  - جماعتی می گفتند همش زیر سرخبلانه حتماً با کودتاچین رابطه داشته!
  - بعضیها می گفتند مقصر محافظش بود!
  - یکی می گفت نه بابا کمک خلبان هلیکوپتر را دستکاری کرده بود!
  - رادیو بختیار می گفت ما مسئولیت سقوط هلیکوپتر را بعهده می گیریم و هر که با ما مخالفت کنه با او همان می کنیم که با رئیس جمهور کردیم!
  - کارتر می گفت هزار بار با زبان خوش گفتن کسی گوش نداد، پاپوا سله کردم کسی ترتیب اثر نداد، تهدید کردم بی فایده بود، ناچار شدم دستور سقوط هلیکوپتر را بدم!
  - برژنف می گفت تا اون باشه گازو به روسیه قطع نکنه!
  - سادات می گفت گفتن با من در نیفتید من از اوناش نیستم!
  - بگین می گفت من این کار را کردم که دنیا بفهمد صهیونیسم یعنی چه!؟
  - ملکه ننه می گفت آه من گرفت!
  - اشرف می گفت چون پسرم ترور شد ناچار شدم دستور این کارو بدم!
- پهلول: به کوری چشم دشمنان، آقای بنی صدر مشغول خوندن مجله پهلول بودند اصلاً سقوط هلیکوپتر حالیث نشد!؟!

### تغییر چهره!

در رژیم گذشته هر کس بود فکر دزدی و مردم آزاری زده اکنون بچهره اش یک ماسک دم زنده روز و شب دینداری



# وصیت نامه شاه مخلوع

نهم - از درآمد های حاصله از بول نفت پنجاه درصد دربانک های خارج بعنوان سپرده قرار بده و پنجاه درصد دیگر را همان طور که گفتیم برای حفظ خود و تاج و تخت باج بده چون حال من مساعد نیست و نمی توانم حرف بزنم .



بقیه دستورات را نایب السلطنه به تو خواهد گفت او در این مورد اطلاعات وسیعی دارد و میتواند برای تو راهنمای خوبی باشد... در این موقع شاه به علت ضعف و زیاده گویی از حال رفت خند کند که شما هرگز از حال نروید؟! ارادتمند : قلندر

هفتم - گازد جاویدان را تا می توانی تقویت کن .  
هشتم - با برادران نیکسن ، کیسینجر ، بگین همیشه در تماس باش .



در دو شماره قبل وصیت خدا یگان در مورد خدا یگان یانو و خواهر پائین کیناش اشرف از نظر شما گذشت؛ و در این شماره مخاطب شاهنشاه آریامهر ارتش بر باد ده به والاحضرت سابق و داماد فعلی سادات که ملاحظه می کنید :

## عجب ویاری؟!

زن آبستم کرده ویاری ! که پیدا کردنش خیلی سخته  
چه خاکی بر سرم باید بریزم ؟ و یاز همسرم ، ماهی سفید رو  
وقتی کرده



و اما تور ضاجان خیلی دلمان می خواست در بودن ما مادرت نایب السلطنه زمانی کشور را اداره می کرد و بعد سلطنت را به تو واگذار می کرد! ولی حضرت عزرائیل زودتر از موعد ما را به دوئل دعوت کرد، گمان نمی کنیم که ما پادشاهی تو را ببینیم اما مطالبی هست که باید با تودرمیان بگذارم اولاً قرار است با کمک برادرم صدام و برادرم سادات و برادرم بگین که در حال حاضر از بهترین کسان ما هستند به من قول داده اند تورا روز نهم آبان به ایران ببرند و به تخت بنشانند اگر انشاله در این کار موفق شدی این دستور العمل ها را یکی پس از دیگری انجام بده تقریباً همان کاری است که من در زمان سلطنتم کردم .  
خوب گوش کن بسم را از بقای سلطنت در این است که:

اول - یک مشت از رذل ترین و قصی القلب ترین افراد را برای همکاری انتخاب کنی .  
دوم - تا می توانی بهر طریق که شده ملت را بچاپ و شکم اطرافیان را سیر کن .  
سوم - برای حفظ مقامت تمام سران جهان را با پول بخرو به عنوان گوناگون برای آنها بهترین و گران ترین هدایا را بفرست .  
چهارم - ملت را گرسنه نگه دار ساواک را سیر .  
پنجم - در مورد خواهران تعصب نداشته باش اصلاً تعصب ساخته و پرداخته دشمنان ماست به آن اهمیت نده .  
ششم - با سازمان «سیا» همکاری نزدیکی داشته باش زیرا آن سازمان از دوستان ماست .



در روز «هجدهم شوال» که سالگرد هجرت مجاهد نستوه و ابوذر زمان «پدر طالقانی» است، یادش را گرامی میداریم. مدیر و کارکنان بهلول

## «به یاد پدر طالقانی»



به روز هجده شوال، در يك گوشه‌ی تهران به ناله از طیش افتاد قلبی پاك و با ایمان روان طالقانی رفت یکسر سوی اجدادش به مینو هستاکنون نزد جد اطهرش مهمان تمام عمر او راه علی مرتضی (ع) پیمود امام ما نهاده نام او را بوذر دوران کسی که سالها ما را مراد و پیشوا بوده کنون خالی است جایش در میان ملت ایران نخواهد رفت نام آن مجاهد هرگز از خاطر همیشه یاد او باقی است در قلب مسلمانان «عسگری»

## قزوینی ر کوردشکن!

برای اولین بار در جهان شخصی در کوتاهترین مدت به مقام وکالت، وزارت و صدارت نائل شد! و تا این ساعت هر سه مقام را محکم در دست دارد!!

بهلول - بابا بارک الله به بچه مقلوبك !!؟؟



«اگر داری تو عقل و دانش و هوش»

نخون «اخبار» ما را!، چون زنی جوش!!



پایتخت!:

الو بهلول شده يك «صف» اضافه «شکر» هم شد صفی ای جان بابا

اورمیه:

الو بهلول میگن کارمندی «زوج» یکی زین دو باید برگرده «خونه!!» تبریز:

الو بهلول دیدی این غول کنکورا بگردن «پاکسازی» کنکور بدرا

ساری:

الو بهلول به! روز از بهر میوه به سرعت آدمم سوی دکاندار میانه:

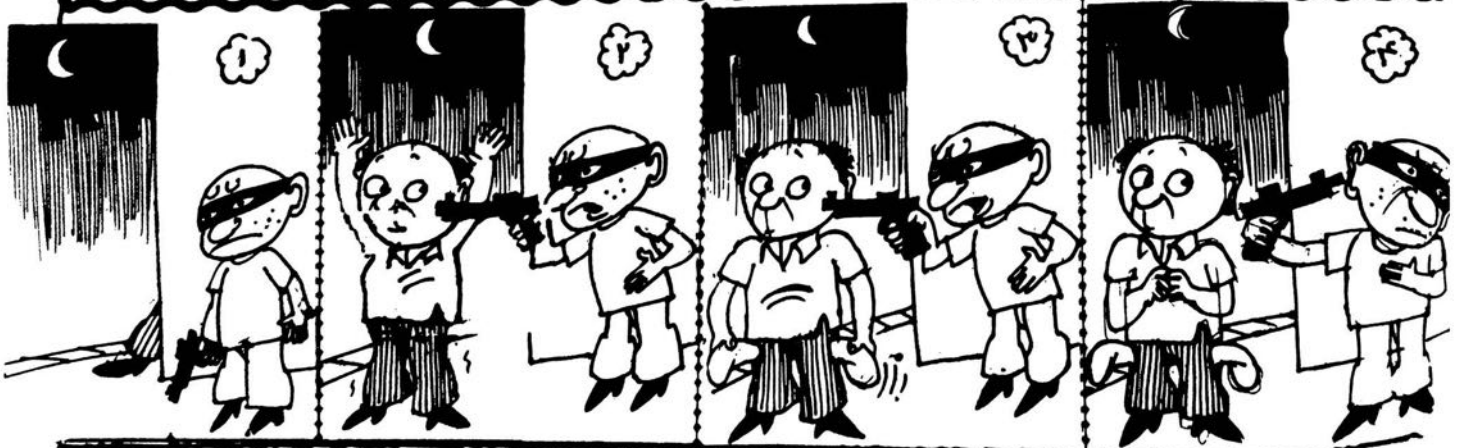
الو بهلول چقدر «کارمند» زیاده ولیکن «کار» بعدیشون چی میشه؟ همدان:

الو بهلول «عمو سامم» دوباره پلیس چوب و باطوم را کشیده

ماهواره چی:

شد اخبارم تموم ای یار جونئی!

«اراکئی»، «شیرازی»، «مازندرونی»!؟





## «راديو بغداد»!

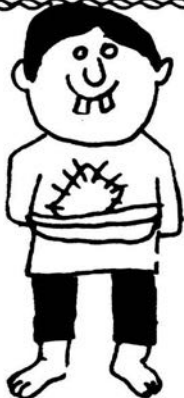
باز از «صدام» آن بعضی پست حيله گر  
 دارم از بصر شما مثل همیشه، يك خبر  
 آنكه بگرفته تمام ثروت ايرانيان  
 بعد کرده آن جماعت را اسير و در بند  
 حال دلسوزی کند با مکر و حيله بهر ما  
 کرده خود را کاسه ای از آش، اکنون داغ تر  
 دایه ای از مادر ما مهر بانتر گشته است  
 آن جنایتکار بی شرم پلید خیره سر  
 راديو بغداد می خواند بر امان نامه ها  
 از تقی و ناصر و هوشنگ و عباس و صفر  
 نامشان را میبرد با گریه و سوز و گداز  
 می کند مانند اربابش، حمایت از بشر  
 گر چه میدانم تمام نامه ها «قلای» است  
 ليك میپرسم از آن بعضی رذل بی بند  
 تو که خالی میکنی ايرانيان را روز و شب  
 در کنار مررها، مانند گونی شکر  
 پس چگونه این را جیف تو را باور کنیم  
 ای که هستی مثل ارباب، تو هم ضد بشر  
 راديویت را بگو، این حيله ها کهنه شده  
 یاوه گوئی ها ندارد ذره ای در ما اثر

«ق- کر دېچه»



## رستم ناراضی!

چنين گفت رستم به افراسياب ز دست سلاطين دلم شد کباب!  
 نشينند بر تخت، خود بی خيال من اينجا کم جنگ، در آفتاب!



دانش آموز - بفرمائید آقا،  
 پیداش کردم! حالا چکار کنیم؟  
 عضو انجمن - هیجی برآرد، چون  
 محل اسم نویسی در این مدرسه پر  
 شده، یکی از مدارس نزدیک  
 منزلتان مراجعه کنید!  
 دانش آموز - آقای مدیر، این  
 «آقای عضو انجمن» چی میگه؟ من  
 حالا چه خاکی به سرم بریزم؟  
 مدیر مدرسه - نوع خاکش را  
 هم از عضو انجمن» بپرسید! چون  
 بنده اینجا کاره ای نیستم!

به پدر یا مادرت بده پر کنند، بعد بیار  
 مدرسه بده بمن!  
 دانش آموز - سلام بابا،  
 لطفاً این پرشنامه را پر کنید تا برای  
 اسم نویسی ببرم مدرسه! ولی در اون  
 قسمتی که مربوط به انجمن و مدرسه  
 چیزی ننویسید!  
 پدر دانش آموز - یا پرسم  
 پر کردم، بگیر ببر مدرسه!  
 دانش آموز - سلام آقا، بفرمائید  
 اینهم پرشنامه!  
 عضو انجمن - علیکم السلام  
 برادر، ببر بگذار روی آن پرشنامه ها  
 و ده روز دیگه بیا برای جوازش!  
 دانش آموز - آفاسلام، آمدم  
 برای جواب پرسش نامه!  
 عضو انجمن - علیکم السلام برادر  
 برو توی پرسش نامه ها بگرد و آنرا  
 پیداکن!

## کلاس درس بهلول



از «بی چاک قلم»

چون موضوع نام نویسی در مدارس  
 هنوز مسئله ی روز است و در این مورد  
 نامه های زیادی به دفتر بهلول رسیده،  
 خلاصه یکی از نامه ها را که در حقیقت  
 گفتگوی میان مسئولین یکی از مدارس  
 نهران با دانش آموز آن مدرسه است  
 برایتان شرح میدهیم:  
 دانش آموز - سلام آقای مدیر،  
 لطفاً اسم مرا بنویسید.  
 مدیر مدرسه - سلام آقا جان،  
 برو از عضو انجمن يك پرشنامه  
 بگیر!  
 دانش آموز - آفاسلام، بی  
 زحمت يك پرشنامه لطف کنید.  
 عضو انجمن - علیکم السلام برادر،  
 بیا این پرشنامه را بگیر ببر منزل.





«م-ح» شعر هفته

پسرم، سعی کن از صدق و صفا دور نشی  
 بهتر آنست که با دوز و کلک جور نشی  
 زیر بسار ستم و ظلم پلیدان نروی  
 سعی کن آدم بی عرضه‌ی بی نور نشی  
 نشود تا شکمت سقره به بیمارستان  
 سعی کن ناخوش و درمانده و رنجور نشی  
 تا زنت لنگه‌ی ارسی نزنند توی مخ  
 عاشق آن صنم خوشگل مو بور نشی  
 نشوی شیفته‌ی ظاهر ظاهر سازان  
 از جاخان‌های فلان، خوشدل و مسرور نشی  
 تا ندانی که فلان کس چه خیالی دارد  
 به طرفداری او پیرو پر شور نشی  
 ندکنی صحبت بیمورد و بی منطق را  
 سعی کن عاجز و درمانده و مقهور نشی.  
 شهرتی مثل فلانی تو اگر می‌طلبی  
 بهتر آنست که در جامعه مشهور نشی

در این هفته ستاره مزده‌ای داد  
 چو آمد «ممدلی خان رجائی»  
 وزیرانش همه خورد و عالی  
 تمام روز چون من در تلاشند  
 همه مانند من بی خانه هستند  
 وزیرانی چنین بی‌شیله پله  
 به پشت میز هر یک چون نشینند  
 که شاید باز هم با مکرو نیرنگ  
 ولی او خوب خوانده درس خود را  
 همه افسراد طاغوتی پیشین  
 تمام سازمانها پاک گردد  
 شود گور همه طاغوتیان گم  
 خدا یا هر چه را گفته ستاره

که می‌گردد از آن مزده دلت شاد  
 دگر هر گز نبینی نارضائی  
 ندارد خانه‌هاشان مبل و قالی  
 همه در حسرت یک کاسه آشند  
 همه در گیر صاحب خانه هستند  
 مخالف با فریب و مکرو و حیل  
 همه فرصت طلب‌ها در کمینند  
 بیندازند چندی در رهش سنگ  
 نخواهد رفت زیر بار آنها  
 فرو افتند از بالا بسه پائین  
 رها از فتنه‌ی ساواک گردد  
 شوند از دستشان آسوده مردم  
 اگر این‌طور باشد، مزه داره

القاب و عناوین شاه



در زمان پدرش: فقط «ممدرضا»  
 بعد از مدتی: ولیعهد ایران!  
 چند ماه بعد: والاحضرت ولایتعهد!  
 اوائل سلطنت: پادشاه ایران!  
 بعد از مدتی: اعلیحضرت همایونی!  
 اواخر سلطنت: شاهنشاه آریامهر!  
 بعد از فرار: شاه سابق!  
 در زمان آوارگی: شاه مخلوع!  
 و حالا...: شاه معدوم!  
 از «بی چاک قلم»



نجات فریق دریای زنان





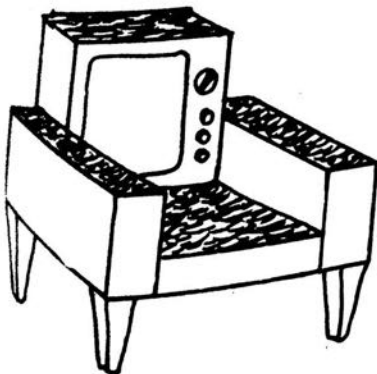
بدستور انور سادات شاه  
معدوم در مصر مومیائی شد

## وسایل ارتباطی!

چند وقت پیش وزارت ارشاد ملی کنفرانسی راجع به روابط عمومی برگزار کرده بود و در این کنفرانس راجع به نقش وسایل ارتباطی هم سخنرانی شده بود!

ولی جالب اینجا بود که توصیه شده بود برای مدعوین در جلسه کنفرانس کارت‌های دعوت را با بست نفرستند! و کسی راهم تلفنی دعوت نکنند! که همه بتوانند در جلسه حضور یابند و به اهمیت وسایل ارتباطی پی ببرند!

مش قربون



## «دریای دراز» یعنی «بحر طویل»!

این چه وضعی است خدایا که اگر مطلبی از یار نویسیم بگویند که منظور تو از یار کدام است؟ ندانی مگر این لفظ حرام است؟ چه منظور تو معشوقه اگر نیست چرا یار بگفتی و چرا دوست نگفتی؟ یکبار دگر دوست نوشتیم که ناگاه گرفتار دگر جمع بگشتیم که گفتند چرا دوست؟ ندانید مگر گفتن عنوان «رفیق» از همه نیکوست؟ اگر بار دگر یار و یا دوست نویسید بیائیم و کنیم از سر تان پوست!

از ترس، پس از آن نه نوشتیم و نه گفتیم بجز آنکه بگفتند رفیقان که خدا دور بدارد ز شما آنچه که دیدیم به ناگاه زجمی دگر از معترضین! چونکه همه آمده بودند چنان شیرزبان، تا که ببرند زبان، یا که بگیرند زما جان!

من نیز بترسیدم و از حمله‌ی دشمن بهراسیدم، از آن چیز که گفتیم و شنیدید! لذا بحر طویلی که سرودم، به زبان خودمان نیز بر آن نام نهادم که همان معنی «دریای دراز» است.

اینک همه همکار، نویسنده و گوینده‌ی اشعار، چو یاران وفادار نشستیم به دور هم و تصمیم گرفتیم که گوئیم به خواننده‌ی خود تا که بدانند که اینها چه کسانی؟ شاید بتوانند که ما را ز سر لطف از این وضع غم‌انگیز به نوعی برهانند!

«زبون دراز»

## مشکل مسکن!

– تو میگی مشکل مسکن کی حل میشه؟  
– هیچوقت.

– چرا نفوس بد میزنی، هیچوقت یعنی چی؟

– نفوس بدنمیزنم، از قول جناب بنی صدر میگویم.

– مگه بنی صدر چی گفته؟

– مگه تا حالا نشنیدی؟ نه.

– جناب بنی صدر که انشاءالله

خدا او ندیده تحقیقاتشان خیر و برکت

یده چندین مرتبه فرمودند که وقتی

مشکل مسکن حل میشه که باندازه‌ی

اسه برابر مسکن‌های فعلی، مسکن

ساخته بشه و می‌بینی که حالا حالا

چنین کاری امکان نداره.

– درست، حق باتوئه، حالا حالا

ما باید سماق بمبکیم!

«پنهان»



## شوخی باشعرا!

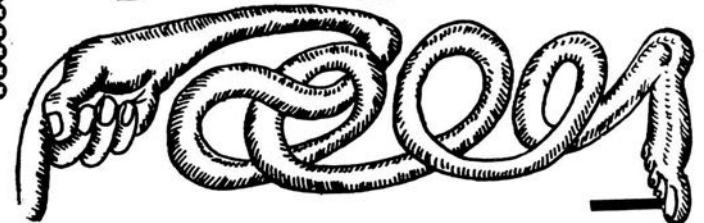
« ترا دادند آب زندگانی »  
 « رفته گویی همه ذرات بخواب »  
 « الا ای طوطی گویای اسرار »  
 « چنین است کسردار این چرخ پیر »  
 « ای خرم از فروغ رخت لاله زار عمر »  
 « شنیدم شامگاهان پارسایی »  
 « سرانجام جای تو خاک است و خشت »  
 « هنوزم آب درجوی جوانی است »  
 « به گویو آنکھی گفت بهرام گور »  
 « همت اگر سلسله جنبان شود »

ولیکن شد نصیب ما گرانی  
 از گرانی می کشد ملت غذاب  
 بگو تا چند باشم بنده بیکار  
 که موجر کند خوش نشین را اسیر  
 دانی که اعتیاد برآرد دمار عمر  
 همی گفتا: که از زانی، کجایی؟  
 بگو پس چرا میکنی کار زشت؟  
 دوان دنبال ارزانی، گرانی است  
 که قابوس رانیست یک جو شعور  
 خاکه اره همه جا، نان شود

سینار باستان شناسی ایران گشایش یافت (جرام)



## داهنمای گره های کور!!



گره گنا: "کرد بچه"



**خانم (فرشته-س) در نامه ای**  
 که برای ما فرستاده نوشته: چطور  
 است که رادیوهای مزدور بیگانه از  
 تمام مسائل مربوط به مملکت ما که  
 خودمان از آنها بی اطلاع هستیم چند  
 روز زودتر خبردار می شوند؟  
 خواهشمندم اگر شما دلیل آنرا می-  
 دانید مرا راهنمایی کنید، چون این  
 موضوع نه تنها برای من یک «گره  
 کور» شده، بلکه دارم دیوانه می-  
 شوم.  
**فرشته خانم عزیز- شما می-  
 دانید که گردانندگان رادیوهای  
 بیگانه در داخل مملکت ما «دست  
 نشانده» هائی دارند ولی من هم  
 مثل شما هنوز نفهمیده ام که خبرهای  
 «مهم و دست اول و خیلی محرمانه»  
 از چه طریق بگوش آن «دست نشانده ها»  
 میرسد؟**

انقلاب که هر شب دسته دسته جوانها  
 را شهید می کردند در کمیته مسجد  
 «قبا» چند ماه پاسداری کردم و حالا  
 هم که این نامه را برای شما مینویسم  
 در مرز ایران و عراق مشغول خدمت  
 سربازی و دفاع از خاک کشورم هستم  
 با اینکه قرار بود بفرمان «امام امت»  
 مدتی که پاسدار بوده ایم جز خدمت  
 سربازی ما محسوب شود ولی وقتی  
 به کمیته مرکزی انقلاب اسلامی  
 ایران مراجعه کردم گفتند «این موضوع  
 شامل کسانی میشود که در سال ۱۳۵۹  
 پاسداری کرده اند نه قبل از آن»  
 با اینکه خدمت تمام پاسداران  
 عزیز را ارج می گذارم ولی از شما  
 میپرسم کاری که ما در اوائل پیروزی  
 انقلاب انجام دادیم تا این اندازه بی  
 ارزش بوده است؟  
**برادر عزیز- خدمتی که شما  
 در شبهای اول پیروزی انقلاب انجام  
 دادید بر هیچکس پوشیده نیست ولی  
 باور کن من هم از خواندن این نامه  
 و تبیضی که قائل شده اند تعجب کردم.  
 امیدوارم مسئولین امر باین مسئله توجه  
 کنند.**

چکار کنیم مامان؟ آخه بابا  
 تو شرطی بکن باخت!



# شو گود تادريك پرده!

صادقي: با درسد است ولي در آن شب من مهيار درخا به داشتم كه در رير آنها يك خانم شاعره هم بود. قاضي شرع: راجع به كودنا با آنها هيچ صحبتي هم شد؟ صادقي: خير قربان گفتني اينقدر زياد بوده كه فرصت نشد...

(در اين موقع صادقي با چند بيچ و تاب در حاليكه از قاضي شرع تقاضاي بخشش و عفو داشت پرده افتاد و دنباله اين شوي تماشائي به بعد مو كول شد.) قلندر

# تكان دهنده!

اولي: فيلمي كه ديشب رفته بودي چطور بود؟  
دومي: فيلم تكان دهنده اي بود!  
- جدا ميگي؟  
- آره، چون وقتي فيلم شروع شد من خوابم برد، يك دفعه بيدم يكي منو تكسون ميده ميگه: داداش باشو فيلم تموم شد! مش قريون



با آثار فولكلوريك ايران آشنا شويد

اصطلاحات عمار لو از توابع رودبار زيتون  
مجلي مردم بر دسر  
كجيد چرا  
فچ پيچه  
موشك خزان  
هيك توت شو  
رند كرى  
مهيمن مشك  
گوچى هرج  
خنزير  
هيبري

## فرهنگ «آبها»

- از ناصر اردو متر كرمانى
- آبدوغ: ناهار مستمضا
  - آبچين: آب كمونيم
  - آب زير گاه: آبموزي
  - آبجوش: آب شكجه ديده
  - آب نما: آب نمايشي
  - آب حيات: آب غير لوله كشي
  - آب انبار: سازمان آب سابقا
  - آبديده: آب سرد گرم چشيله
  - آب انار: آب سرخاب مالیده
  - آب هندوانه: آبيكه از هند ياورندا
  - آب گوشت: آب حيات
  - آب پاك: آبي كه روي دست ريخته ميشود

## موقع زن گرفتن!

مادر: من تا حالا چند دفعه بتو گفته ام كه هنوز بيزن كوچك است و عقلش «كامل» نشده و نميتواند زن بگيرد ولي تو باز هم در اين مورد پافشاري و اصرار ميگي؟! پدر: منم بهمين جهت اصرار ميكنم كه تا «عقلش» «كامل» نشده براي زن بگيرم... ۱۹۰۰



بدون شرح

## بازتاب هنر و الديشه

# ايران هنر

در مجله ادبي، هنري \* با آثاري از: نيمابوشج - ميهن بهرام - دكتور فرامرز سليمانى - امير مسعود هوشيار - احمد رضا احمدى - محمد بزرگمهر - پرويز كيمياوى - فرهاد راهوار - نادر نادرپور - منصور اوجى - عمران صلاحى - فدموج - مظفر ايزگو و ديگران...

ايران هنر \* اين مطالب را ميخوانيد: درسك بعد از ناز - غمگين با دكتور محمد معين - تحليل و بررسى آثار سهراب سپهرى - مقاله هاى درباره اكيرا كوروساوا - دينار با امير نادري - صفحات يخت و حرف و خير درباره شاعران، نقاشان، نويسندگان و سينماگران - نقد و بررسى كتابهاى شعر محمدسيانو و ديگران - زبانويسى و تشهير خط - فضه ضياقت و فلمدون قديمى - گفتگو با فرانسوازولو فيلمساز فرانسوى - هارولد لويد جاى باي چاپلين - نوشتن باران، باران باريد - مقاله تحليلي ريشه هاى زبان هنر - و دهها مطلب خواندني ديگر...

از امروز ايران هنر در سراسر ايران



در كلاس درس معلم: ساسان يك سير چنند گرم است اينكه سهرش چه اندازه اي باشد كوچك بايزد!







# دیلپله و سگار

رو پیش حسن و حسین «دراز»  
نکمی يك لقمه نون و پنیر که گریز  
نمبادهچی زهر مار هم بسه تورت  
نمی خوره...؟!

خلاصه که در دستتون ندم ابرام  
آقا، «خرکش» مرا به اطاق بایگانی  
برد و به رئیس بسایگانی معرفی  
کرد!

آقای رئیس بایگانی وقتیکه  
«مسئله» دستگیرش شد در حالیکه  
چشمهای ورقلمبیده اش از پشت  
شیشه کلفت عینک بسی قوادهای  
می خندید گفت: «ای بچشم! ای  
بچشم!» و ناگهان او هم مج «دستم»  
را چسبید و کشان کشان برد پیش  
جناب رئیس حسابداری...! گفتم:  
- جناب بایگانی! خواهشمندم  
«دستم» را نکشید «دراز»  
خواهد شد...!:

ولی او که انگار هر دو گوش  
هایش از مرخصی سالیانه واستحقاقی!  
استفاده می کردند بدون هیچ توجهی  
بحرف من به رئیس حسابداری گفت:  
- این حضرت اجل ادا که همراه  
دارم! از جوانان تحصیل کرده وطن!  
هستند لذا خواهش می کنم که «کار»  
ایشان رایک «کاری» بکنید!؟

آقای رئیس حسابداری هم  
قهقهه می مستانه ای! از سر ناف بریده  
اش! ول داد و گفت:

- روی تخم دو چشم! این  
از وظایف! بنده است!! و بعد باز



گر سنگی «خجالت» را هلی قورت  
دام! او گفتم:

- برادر او دم اینجا بلکه بتونم  
يك «کاری» گیر بيارم و يك لقمه  
نون و پنیر برای شکم صواب  
مرده ام! به تورت بزنم...!

تا این جمله از حلقوم خشکیده  
من خارج شد «ابرام آقا» گفت:

- این «کار» که «کاری» نداره

میخواستی زودتر بگی! حالا هم  
تا دیر نشده بجنب تا بریم پیش رئیس  
بایگانی! فوری معرفیت کنم تا او  
هم ترا برود پیش رئیس حسابداری!  
تاریس حسابداری سفارشت رابه  
خانم ماشین نویس بکنه که او از  
رئیس کارپردازی خواهش کنه تا  
همین جا استخدامت کنن...؟! و  
«دستم» بند بشه...!؟

و بعد از سر هم کردن کلمات رئیس،  
رئیس بدون اینکه مکثی بکند تا من  
که میرفتم از خوشی سگته کنم و  
حالم جا بیاید ناگهان «دستم» را  
شدت کشید و مرا با خودش بطرف  
اطاق بایگانی اداره برد...! من  
بعد از اینکه بیکه ای خوردم گفتم:

- بابا برادر جان! خواهش  
میکنم «دستم» را نکش که «دراز»  
میشه...!!

بچه محلم ابرام آقا گفت:

- بی خیالش! تو حالا، حالا  
طول داره تا وارد باغ بشی و بیای  
تو خط! پدر جون تو مگه اینو نمیدونی  
که در این دوروز موند تا «دستم»

نیامده بود...!! و احتیاج به گرفتن  
ویزا هم نداشت!! و میشد که من  
مفلس هم یواشکی لاف دل خود را  
بدریا بزنم...؟! و روزی از روزهای  
خدا به «وزارت بیکاری» مراجعه  
کردم!!

اتفاقا از حسن خوبی اقتصاد  
روزگار! به اولین اطاقی که سرک  
کشیدم یکی از بچه های هم محل  
خودمون «ابرام آقا» که از بچه های  
با معرفت «گذرتقی خان» بود در پشت  
میزی در آن اطاق توجهم را بخود  
جلب کرد!

«ابرام آقا» هم بمحض دیدن من  
فوری و بدون معطلی مرا بجا آورد!  
و ظاهر قضیه هم چنین نشان میداد  
که بچه محل من در اون اداره



کاره ای است؟! خلاصه اینکه «ابرام  
آقا» بعد از بجا آوردن! من از پشت  
میزش بلند شد و در پاگردون در «دستم»  
مرا گرفت و روی يك صندلی لهستانی  
پیش خودش نشاند و دستور چائی  
داد...!!

بعد از اینکه مدتی راجع به  
بچه گی های خودمون و بازی های  
«نون بیار کباب ببر!» و «بیخ  
دیواری!» و «سه قاپ!» و دیگر  
عوامل دوران بی خبری گپ زدیم،  
«ابرام آقا» ناگهان رویش را بمن  
کرد و گفت:

- راستی خدا بد نده! اینجا  
چیکار داری...!؟

من هم بعد از اینکه کمی خودم  
را تکون تکون دادم، یهو از زور

عرضم بحضورتون من بخت  
برگشته ی شانس چه شده بعد از اینکه  
مثل میلیونها جوان آرزو بدل این  
ملك دیلم خود را با «بهرمند شدن  
از مزایای قانونی اش...!؟» درده  
سال پیش گرفتم، مدت هشت سال  
تمام کلیه جیب های لباسم را برآز  
رونوشت مصدق شناسنامه، عکس  
۴×۶ بدون لیخندا، برك معافی نظام  
ضعیفه، برك عدم سوء پیشینه ترو  
تازه! برك معاینه پزشکی و ورقه ی  
آبله کوبی و هزار و یک جور از این  
قبیل آت و آشغال ها کردم و در بند  
از این سوراخ به اون سوراخ دنبال  
کار سگدوزدم! و جاتون خالی «کار»  
بدو و من بدو! و بالاخره من دیلم  
بدمست لاجون و زوار در رفتم موفق  
بدمستگیری «کارفرادی» و گردن  
کلفت نشدم که نشدم!! و خلاصه  
کلام اینکه «دست کوتاه» من بهیچ  
عرب و عجمی بند نشد که نشد!!  
تا اینکه دوسال پیش بخت با همه یار  
شد و ناگهان خورشید انقلاب سر از  
زیر ابر بدر آورد و از جمله تمام  
دیلمه های ویلون و سرگردون و  
خیابان پیما راهم بآینده خود امیدوار  
نمود و خود شما هم بخوبی میدانید  
که «امید یعنی زندگی...!؟»

\*\*\*

بعد از گذشت مدتی از جریان  
انقلاب من دیلمه ای امیدوارا هم دل  
را بدر یازدم (البته اون موقع هادریا  
رفتن! باین سختی و پیچ در پیچی و  
گذشتن از هفتادا! خون رستم در





# «دیپلمه» و «کار»!!



\*\*\*

یک هفته بعد بادلوپسی زیاد به آنجا مراجعه کردم و باز هم همان «دست» به «دست» شدن‌ها و اذاین اطاق به آن اطاق رفتن‌ها با کمال نظم و ترتیب! وبدون ذره‌ای اهمال و سستی! چنان انجام گرفت که بعد از اینکه از وزارتخانه خارج شدم تا برای بار سوم یک هفته دیگر به آنجا مراجعه کنم بر اثر بلند شدن بی اندازه‌ی «دست‌هایم» توانستم بطورکاملا ایستاده و شوق و رق! بندکفش‌هایم را به بندم...؟! اما با کمال تأسف و تأثر «کار»

«کار» پیدا کردن حقیر فروماهی بی پایه! بجاهای بالا و بالاتر همون وزارت خونه کشید تا آنجا که چندین روز بعد مجبور شدم «دست‌هایم» را مثل پاچه شلوار آدم‌های یک پا «تا» بزنم و یک عدد سنجاق قفلی ساخت خارج!؟ هم رویش نصب نمایم! که در موقع راه رفتن «دست» های «دراز» شده‌ام روی زمین نکشند...؟!

\*\*\*

حالا با این همه طول و تفصیل و بیا و برو و پاس کاری و «دست» به «دست» شدن شماها خیال می‌کنید که این کوچیکتونا در آن وزارتخونه استخدام شد...؟!

با کمال شهامت! باید بگوییم که متأسفانه همه تون کور خوندین؟! چون نتیجه و عاقبت این همه دوندگی و در بدری و اطاق به اطاقی! و «دست» به «دستی» این شد که آخر الامر «دست» از «پا» «دراز» تر به خانه و کاشانه‌ی همیشگی‌ام عودت دادم شدم...؟!

«پایان»

مستخدم هم يك «اطاعت میشودا» كور كورانه پراند و در حالیکه صندلی کنار سالن را بمن تعارف میکرد باز هم «دستم» را مثل افسار شتر بطرف پائین کشید و گفت:

:- بفرمائین اینجاروی این صندلی بشینین تا جناب رئیس تشریف فرما بشن...؟!

منم با بغض بیخ گلو خوابیده گفتم:

:- داداش شماها چقدر بی

مروت و لا کردارین!! آخه

امروز از بس همه تون «دستم»

را کشیدید کت فونوار من را

آستین کوتاه کردید...!!

بالاخره يك ساعتی طول کشید و

آقای «رئیس کارپردازی» تشریف

فرما شدند! و بعد از اظهار محبت

بیخودی ضمن دست دادن باز هم

چنان «دست» این حقیر سراپا تقصیر

و گناه! را کشیدند که طول آن به



اندازه‌ی پای «شیطان بزرگها»؟! شد و آخر سر هم «دست» من مادر مرده‌ی فلک زده را مشایعت اکنان تا دم در وزارتخونه کشیدند و فرمودند:

:- حضرت آقا شما امروز بروید و یک هفته‌ی دیگر تشریف بیاورید! بنده عرض کردم جناب رئیس لطفاً و بخاطر خدا این قدر «دستم» را نکشید که «دراز» میشود! اولی ایشان هم مثل بقیه جوابی بمن ندادند و سوار بنزشان شدند و رفتند دنبال عشقشان...؟!



و تحول‌انده‌ی شرمنده انجام گرفت و این بار سرکار علی «ماشین نویس» پنجاه ساله چنان «دستم» را بطرف

اطاق کارگزینی کشید که فکر کردم

می‌خواهد مرا به عقد و ازدواج دائم

خودش در بیاورد!؟ و من که از این

عملیات آکروباسی! و محیرالعقول

برق سه‌فاز از بدنم بریده بود! با

عجز و لابه‌ی زوزه‌واری گفتم:

:- خانوم چون ترا بدوران

شبابت قسم! «دستم» را این

جوری نکش که بدجوری داره

«دراز» میشه...؟!

و خانوم ماشین نویس دنیا دیده

و چندین عدد پیرهن بیشتر پاره کرده

در جوابم گفت:

:- خیلی دلت بخواد جوون؟!

«اردشیر» پادشاهم «دراز دست»!

بود! و بلا فاصله تا آدمم بخودم

بجنب دیدم «دستم» را در دست

مستخدم رئیس کارپردازی گذاشت و

به او گفت:

:- هر وقت که جناب رئیس تشریف

آوردند از قول من به ایشان عرض

کنید که این جوان از جوانان تحصیل

کرده‌ی وطن! هستند! و «کار»!

ایشان را يك «کاری» بکنند!



هم «دست» من در بدر و مجهول... سر پوست از گرفت و از اطاقش کشید بیرون! و حالانکس و کی رکش... باز با التماس واستدعا رایشان هم عرض کردم:

:- جناب حسابدار! تمنی

می‌کنم «دستم» را نکشید

که خدای ناکرده و دور از

جون شما! «دراز» خواهد

شد...؟!

مگر جناب عالی نمی‌بینید که جفت

دست‌هایم آویزان شده...؟!

آقای حسابدار هم که گوش‌هایش



بافتای گوش‌های آقای رئیس

بایگانی به مرخصی استحقاقی! و

لب دریا رفته بود! باز هم بدون

توجه بحرف حقیر از من سؤال کرد:

:- به بینم حضرت آقا پست

«ریاست» را بهتر می‌پسندید یا پست

«معاونت» را...؟!

من هم بدون هیچ مک مک و عاقبت

اندیشی درباره‌ی سرنوشت‌ام گفتم:

البته که «ریاست» را بیشتر می‌پسندم

و او جواب داد:

:- من هم درست همین حدس را

می‌زدم چون «ریاست» هم در دسرسر

کمتر است و هم مواجش! بیشتر!

و بعد کشان کشان مرا نزد خانم ماشین

نویس برد و یواشکی! «قضیه»!

را حالیش کرد! و سپس گفت:

:- البته این حضرت آقا از

جوانان تحصیل کرده‌ی وطن هستند

ضمناً لیست «اضافه حقوق» سرکار

علیه هم حاضر و آماده است!؟

سرکار خانم ماشین نویس پس

از استراق سمع دو کلمه‌ی جان بخش

و طرب افزای «اضافه حقوق»!

غریو خنده‌ی «پیره‌زن آسایش» را

به طبعی هفتم عرش اعلا فرستاد و

بدون درنگ و معطلی مراسم تحویل

با اجازه‌ی مرحوم حافظ!

# غزل خرکی!

بیا تا شکل افشانیم و در جمع خر اندازیم  
 بشر را فرق بشکافیم و جفتک‌ها در اندازیم  
 اگر آدم بیا خیزد که پشم ما خران ریزد  
 من و خرهایم او تازیم و نلش را بر اندازیم  
 به صحراها رویم و آش جو، اندر قدح ریزیم!  
 بشر را لوزه بر خشتک ز بانگ عرعر اندازیم  
 رسیدی چون به روی خوش، بخوان ای خرس روی خوش!  
 که دمب افشان غزل خوانیم و سم کوبان سر اندازیم!  
 بشر از عقل می لافد، مرتب حرف می بافتد!  
 بیا او را بیک جفتک به سوئی دیگر اندازیم  
 اگر آسودگی خواهی به جمع ما بیا فوری  
 که تا یک سر ترا روی علف‌های تر اندازیم  
 دل ما خون شده دیگر ز جور ظلم آدم‌ها!  
 بیا خود را جدا سازیم و در جمع «خر» اندازیم!

## طوطی با ادب!



خانم به فروشنده:  
 آقا، این طوطی که هفته  
 ازتون خریدم تا حالا یک  
 حرف هم نرزه!  
 فروشنده:  
 خانم، طوطیهای ما مؤدب  
 تربیت شده هستند، لابد  
 همیشه که نمی‌خواه حرف  
 قطع کنه!



# روزنامه حیوانات بهلول

مدیر و خردبیر: دماغ گنده!

**معاوضه!**  
 این جانب صاحب گردن کلفت و  
 سیل از بنا گوش در رفته ی خود را با  
 یک صاحب خوشگل و مامانی که از  
 جنس لطیف باشد معاوضه میکنم!!  
 «نره خرا»

**جویای کار!**  
 اینجانب شتری هستم گردن کلفت  
 و خوش هیكل که در رشته ی «خوش  
 رقصی» از کلاس رقص مادام شتریان  
 فارغ التحصیل شده و آماده و جویای  
 کار می‌باشم!!  
 طالبین به تلفن فلان فلان ا تلفن  
 کنند!!  
 «شتر خوش رقص!»



**نیازمندی‌های حیوانات!!**  
 از: «ایرج خره»  
**فروش:**  
 این جانب خری هستم طاغوتی!  
 که میخواهم برای همیشه از این آب  
 و خاک بکشوری دیگر سفر کرده و  
 مقیم آنجا شوم! لذا دودعد پالون نو و  
 نیمدرا یک عدد دهنه، و دودعد افسار  
 دراز و کوتاه خود را بفروش میرسانم!  
 طالبین می‌توانند به طولی جعفر  
 «بافوری سابق» مراجعه نمایند!!  
**«خر جعفر بافوری!!»**

**استخدام!**  
 یک ماده گاو خوش هیكل و سکی  
 برای پرستاری از یک گوساله ی نوزاد  
 استخدام می‌شود!! شرط اول استخدام  
 زیبایی و خوش هیكلی اگاو میباشد!!  
**«کارگزینی حیوانات زبون بسته»  
 تعمیر!**  
 نعل بندی اوسم کریم! در تمام  
 شبانه روز برای تعمیر نعل های کهنه

**کشیک!**  
 به اطلاع عموم حیوانات پایتخت  
 نشین می‌رساند که سک توله ی «بری  
 اهوازی» در چهار راه حسن آباد،  
 سک توله ی «عفت چاقه» در میدان بهارستان  
 و سک توله ی «عصمت بی دندان» در  
 پاچنار در تمام مدت شب بیدار و تا  
 صبح کشیک می‌دهند!

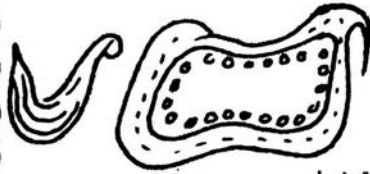


**تعمیر!**  
 و ساییده شده تمام حیوانات زبون بسته  
 باز و دایر است!! ضمناً نعل حیوانات  
 فقیر را مجاناً تعمیر می‌کند!!  
**«نعل بندی اوسم کریم!»**





# ضرب المثل و ترجمه خرا نه!!



- \* به آدم پرزور میگن خرزورا
- \* به آدم شروز میگن کله خرا
- \* به آدم های هالو میگن خرا!
- \* به آدم گنده میگن نره خرا
- \* به جای شلوغ و بی نظم میگن خرتو خرا
- \* به صدای آوازه خون آخر شب که نوبی کوچمه محله نعره سر میده میگن آواز خر در چمن!
- \* آمدهها وقتی دعوا می کنن میگن خری که از خری وایمونه باید دمشو کنده!
- \* اگر کسی کار ناپسندی بکنه میگن یارو به طویله خره!
- \* اگر کسی فحش و ناسزا بگه میگن یارو مثل خر عرعری می کنه!
- \* آدمهایی که در سابق زیاد عرق می خوردند می گفتند یارو مثل خر خورده، و اگر کمی عرق می خورد می گفتند دمی تو خمر زده!
- \* اگر یکی «بهوئی» نگاه کنه میگن مثل اینکه خربه نعل بندش نگاه می کنه!
- \* در ادبیات فارسی هم از خر به عناوین مختلف یساده شده، برای نمونه: بوده است خری که دم نبوده!
- \* یکی زیاد کار کنه میگن فلانی چقدر خراکاره، اگر کم کار کنه میگن خرا لنگک معطل جوشه!

- \* اگر کسی رشوه می گرفت یا رشوه می داد (البته در سابق حالا که از این جور چیزها دیگه خبری نیست) میگن خرا کریم نعل شد!
- \* اگر در مجادله و مبارزه یکی از طرفین که زورش به طرف ترسه میگه اصلا خرا ما از کره گنی دم نداشت!
- واما زبان حال جناب خرا!:**
- عراعر؟ عراعر...!! به جون شما مطالب بالا مخصوص خود جنس دویاست خودشون همه کارهارو می کنن و به گردن ما می اندازند واقعاً فکر می کنند ما خرایم؟!!

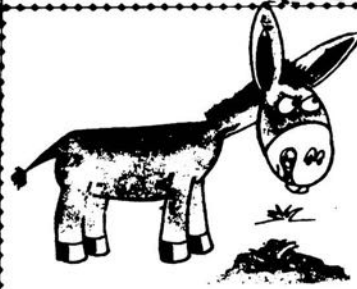
مترجم: «قلندر»

## داروگر کرمانی مرغ من...!

- مرا از سال دنیا بود مرغی ولی از بخت بد او چند روزیست شی آهسته در گوشش بگنتم بگفت قدقد کنان او در جواب بگفتم من به او ای مرغ نادان که هر روزه برایم تخم میدادا که دیگر تخم کردن برده از یاد! چرا تخمی زتسو دیگر نمیداد؟ کشیدند تخم من را هم زبنیادا که باقدقد شود تخم تو آزاد!

## حوادث حیوانی!

- ۱- دیشب نه پریشب حدود ساعت ۲ بعد از نیمه شب موقعی که خرا مشد حسن گنج فروش بمنظور دیدار و نظر بازی! با خر کل مممدلی بطرف سر طویله ی کل مممدلی میرفته مورد حمله ی غیر مسلحانه ی قوم و خویش های خرا کل مممدلی قرار گرفته و شدت مضر و مجروح میشود!!
- روزنامه ی حیوانات بیهول از این همه خرتیتی! که از قوم و خویش های خرا کل مممدلی سر زده! اظهار تاسف نموده و به تمام «خرها» توصیه مینماید که از این به بعد دیگر از این «خریت!» ها نکنند!! چون دنیا آقدرها هم که «خر» هافکر میکنند «خر» تو «خر» نیست که هر «خری» هر سرتیتی که دلش خواست بکنند!!
- «خبرنگار: کره پز!»



«روابط خصوصی حیوانات! روائشناسی حیوانات!

## شما چگونه

## خری هستید...!?

- ۱- آیا وقتی خرا کچی لامروت سیخونک خودش را به سگس اپیل! شما فرو میکند به او اعتراض می کنید و بر گشته به او چشم غره می روید...!?
- ۲- آیا وقتی در مسیر خود چشمتان به خربوزه و هندوانه می افتد برای «پوست!» آنها دهانتان آب می افتد...!!
- ۳- آیا وقتی به اتفاق عده ای از رفقای! خودتان جهت پیک نیک! از جاده ی پس قلعه بالا می روید و ماچه خری را با «پالون کج!» مشاهده می کنید بدنتان به «مور مور!» می افتد...!!
- ۴- آیا وقتی توی طویله با ماچه خرا مورد علاقه تان «حمومک مورچه داره!» بازی می کنید از خودتان غافل می شوید و میگوئید هرچه بادا باد...!?
- ۵- آیا اگر شما «وعده» بدهند که در آینده بسیار نزدیک برای سر- کار عالی! یک طویله ی با آب و برق خواهند ساخت فوری «خر» می شوید و آن «وعده» را باور می کنید...!?
- ۶- آیا اگر در موقعی که با خیال راحت مشغول «خر غلطا!» زدن هستید، «ماچه خرا» خودتان! بشما بگویند کاه و یونجه مان تمام شده، دکورازه! می شوید و عرعری خود را بلند می کنید...!?
- حالا شما «خر» عزیز! بهر یک از سئوالات بالا که جواب مثبت دارد (۳) نمره بدهید! اگر مجموع نمرات شما ۱۸ شد باید بشما تبریک و تهنیت عرض کرد چون واقعا یک «خر احساساتی!» هستید! اگر مجموع نمرات شما از ۱۸ کمتر باشد باید بگفت که واقعا شما خیلی خیلی «خر» تشریف دارید...!?
- «ولدچموش!»

- ۱- آیا وقتی خرا کچی لامروت سیخونک خودش را به سگس اپیل! شما فرو میکند به او اعتراض می کنید و بر گشته به او چشم غره می روید...!?
- ۲- آیا وقتی در مسیر خود چشمتان به خربوزه و هندوانه می افتد برای «پوست!» آنها دهانتان آب می افتد...!!
- ۳- آیا وقتی به اتفاق عده ای از رفقای! خودتان جهت پیک نیک! از جاده ی پس قلعه بالا می روید و ماچه خری را با «پالون کج!» مشاهده می کنید بدنتان به «مور مور!» می افتد...!!
- ۴- آیا وقتی توی طویله با ماچه خرا مورد علاقه تان «حمومک مورچه داره!» بازی می کنید از خودتان غافل می شوید و میگوئید هرچه بادا باد...!?
- ۵- آیا اگر شما «وعده» بدهند

## شو کود تادریک پرده!



بعد از اخبار ساعت ۵ ر۹ گوینده تلویزیون اعلام کرد اکنون قسمت اول دادگاه ۹ نفری آغاز می شود طوولی نکشید شو کودتا با هنرمندی سرهنگ صادقی و شرکت ۸ تن دیگر از بازیکنان آغاز شد و صادقی هنرمند باذوق برنامه را چنین شروع نمود:

آقای قاضی شرع من خدا را بالای سرم شاهد میگیرم که فقط یک ربع در پاریس با آقای بختیار گفتگو کردم و باز هم خدا را شاهد می گیرم که چند جلسه هم در بغداد با تیمسار پالیزبان ملاقات داشتم.

قاضی شرع: شما به چه منظور به پاریس سفر کردید؟

صادقی: همانطور که قبلا هم گفتم از مدتها قبل می خواستم از چنگال این گروه فرار کنم.

قاضی شرع: منظورتان کدام گروه است؟

صادقی: با دست ۸ تن دوستانش را نشان داد قاضی شرع: ادامه بدهید.

صادقی: بله چون گذرنامه ام را به فرودگاه داده بودم اگر به مسافرت نمی رفتم ممکن بود گذرنامه ام مفقود شود عصبم گرفتم به لندن بروم ولی وقتی هواپیما به فرودگاه لندن رسید دیدم احمدی اسم لندن را عوض کرده بود.

قاضی شرع: چه اسمی به لندن گذاشته بود؟

صادقی: پاریس! لبخند گروه حاضر در صحنه.

قاضی شرع: ادامه بدهید.

صادقی: بلد از هر طرف خواستم فرار کنم احمدی مانند عجل معلق سد راهم شد و من ناچار شدم به اتفاق او بدیدن بختیار رتم.

قاضی شرع: بعد چکار کردید؟

صادقی: خدا را شاهد می گیرم چون می خواستم از نظرات تیمسار پالیزبان مطلع شوم ببغداد رفتم که قبلا در این مورد توضیح دادم.

قاضی شرع: شما اقرار کردید که ماموریت داشتید منزل امام را بمباران کنید؟

صادقی: جناب آقای قاضی شرع چندم کرمهم دیگر هم بودا

قاضی شرع: شما فکر نمی کنید اگر این نقشه شوم عملی میشد چند هزار نفر ممکن بود جان خود را از دست بدهند.

صادقی: ما تصمیم داشتیم اول به مردم بگوئیم جان خود را در دست نگیرند و بعد دست به چنین کاری بزنیم.

قاضی شرع: شما در بیان اتان گفتید بی گناه هستید یا توجه با ملاقات با بختیار و پالیزبان چگونگی خود را بی گناه می دانید؟

صادقی: من که گفتم آقای قاضی شرع من سه

## جناب نخست وزیر

اگر وزرا را انتخاب کرده ای یادت باشد يك وزیر هم بنام «وزیر مشکلات» به جمع وزیران اضافه کن زیرا با توجه به مشکلات ریز و درشتی که داریم فکر نمیکنیم که وزرا بتوانند بطور انقلابی این مشکلات را حل کنند.

«بهر و زخان»

سمینار پاک سازی و سالم سازی ادارات شروع به کار کرد.



## نقد و بررسی مطبوعات!

### در صدای جمهوری اسلامی ایران

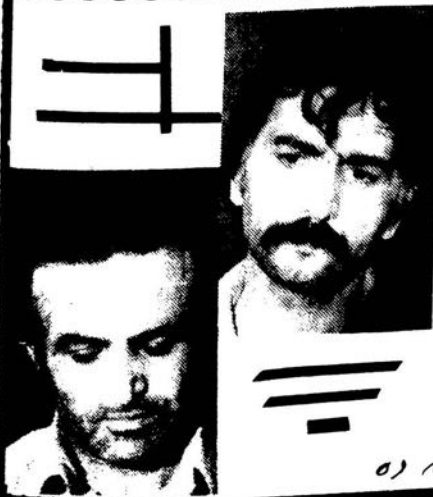


در حالیکه صدها روزنامه و مجله در این کشور منتشر میشود، صدای جمهوری اسلامی ایران در برنامه های با عنوان «نقد و بررسی مطبوعات» پس از قرائت «تیترا» روزنامه های اطلاعات، کیهان، جمهوری اسلامی، سرمقاله ای یکی از این چهار روزنامه را میخواند و از بینندگان عزیز خدا حافظی میکند!

مابه مسئولین برنامه ای «نقد و بررسی مطبوعات» پیشنهاد میکنیم نام این برنامه را به «بررسی سرمقالات و تیتراهای روزنامه های تراز اول ۱» تغییر دهند.

ساعت قبل از شروع کار به ندای ززم پشیمان شدم شما هنوز نمی خواهید این مطلب را باور کنید و در فامیلم برای این انقلاب شهید دادیم، جناب آقای قاضی شرع حربن ریاحی در آخرین لحظه پشیمان شد و مورد عفو قرار گرفت.

قاضی شرع: درست است او به راه خدا آمد و مورد عفو هم قرار گرفت شما هم اگر می خواهید مورد عفو قرار بگیرید میتوانستید در آخرین لحظه جریان را به یکی از مقامات اطلاع دهید ولی شما بنا به گفته خودتون با توجه به اینکسه ساعت وقت داشتید چنین کاری نکردید، و فرض میکنیم شما در این زمان توبه هم کردید ولی در آخرین ساعت به منزل سرهنگ مازیار رفتید و گفتید تا نیم ساعت دیگر کار تمام است این را خودتون اقرار کردید. *بغداد ۲۵*





مطالب این ستون ، صرفاً فکاهیت و منظور از نوشتن این مطالب ، نوشتن به نمایندگان محترم مجلس نیست .

## تماشاخانه پارلمان !



در یکی از جلسات علنی هفته‌ی گذشته که بریاست رئیس مجلس تشکیل شد ابتدا یکی از وکلا بعنوان اعتراض به دادوقال وکلا در جلسه‌ی گذشته پشت تریبون رفت و چنین گفت:

من جداً از رئیس مجلس میخواهم که جلوی اینهمه داد و قال و فریاد از این ببعده گرفته شود. من در جلسه‌ی گذشته میخواستم بیخ گوش یکی از وکلا حرفی بزنم که بادم رفت و علتش همین



داد و فریاد مجلس بود ، جناب رئیس، چرا جلوی اینهمه داد و فریاد را نمیگیرید ؟ در جلسه‌ی گذشته حدود یکربع دهن من بیخ گوش و کیل بغل دستی‌ام بود که بسا اخره حرفم بادم نیامد و طرف کلی از من ناراحت شد.

در این وقت و کیل بعدی پشت میکروفون قرار گرفت و بعنوان اعتراض به سخنان این وکیل ، گفت :

مرد حسابی: میخواستی حرفت را یادداشت کنی ، بماچه مربوطه چرا حرفی که میخواستی بزنی

بخورند و تمام مسئله‌های حساب بچه‌ها و نوه و نتیجه‌هاشان را هر روز حل کنند تا اینها به قدرت فکری و حافظه‌ی و کلا کمک کند. ناطق بعدی ، یکی دیگر از وکلا بود، نامبرده! بعد از اینکه پشت میکروفون قرار گرفت گفت:

من نسبت به این زنگک اخطار مجلس اعتراض دارم برای اینکه صدایش آنطوری که باید و شاید به گوش و کلا نمیرسد. این زنگک انقلابی نیست، این زنگک طاغوتی است، باید بجای این زنگک، یک طبل بزرگ گذاشته شود که وقتی با طبل اخطار میشود، صدای طبل از شمال بخیبان انقلاب یادانگاه از جنوب به راه آهن از مشرق به میدان حسن آباد یا توپخانه‌ی سابق



و از مغرب به میدان حریباغشاخه سابق برسد. ضمناً اگر برای زدن طبل، طبال گیر نیامد خودم اینکار را بعهده میگیرم. من واقعاً تعجب میکنم که در این زمان حساس چرا تا بحال وکلای محترم مجلس به فکر گذاشتن یک طبل در کنار رئیس مجلس نبوده‌اند، آقایان، ملت از ما انتظار دارد، شما باید حساسیت این مجلس را درک کنید.

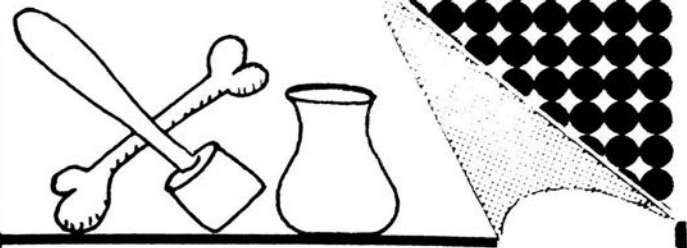
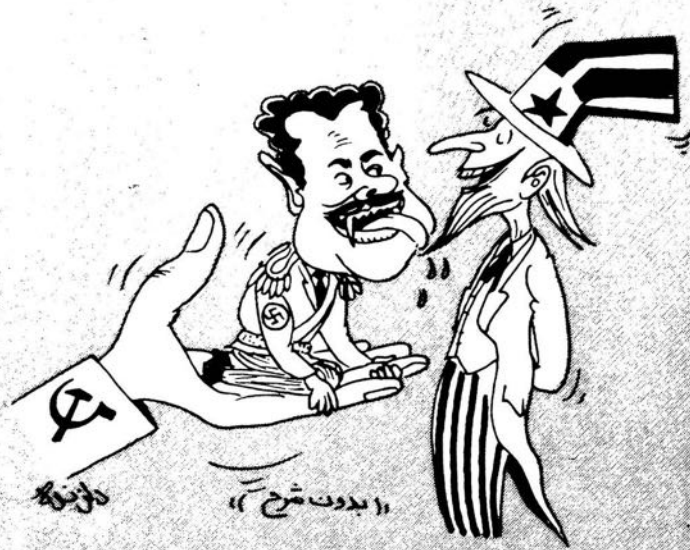
بعد از نطق این وکیل بنا شد برای تغییر زنگک اخطار مجلس و خریدن طبل رأی بگیرند تا در صورت اکثریت آراء بلافاصله یک طبل بزرگ از آفریقا خریداری شود!

خبرنگار پارلمانی بهلول  
« نازک نارنجی »

برای خانه‌های تهران شناسنامه تهیه می‌شود. (جواب)



آمریکا و عراق مناسبات نزدیکتر را برقرار می‌کنند.



## کندوکاو تاریخی و تحلیلی! از: باستان‌شناس پس‌آلهی «گوشت» و نسل آینده!؟

را عقیده بر آن است که با «گوشت کوب» نوری سر ماده‌ای بنام «گوشت» می‌زده‌اند! که البته این نظریه زیاد طرفدار ندارد و مورد قبول نیست! چون چطور ممکن بوده است که بشر گذشته با «گوشت‌کوب» نوری سر چیزی بزند که هلاک آن بوده و از جان خودش هم بیشتر آن چیز را دوست داشته است...؟!

با این اوضاع قاراشمیشی که وضع گوشت‌کشور جم سابقا پیدا کرده و روز به روز هم وضع گوشت خردتر و بی‌سرو سامان‌تر می‌شود و وارد نمودن لاشه‌ی گوسفندان غیر ایرانی بطور منجمد و یا زنده هم نتوانسته علاج این دردبیدرمون یا بهتر بگویم درد بی‌گوشی مردم را بکند! لذا بطور یقین از این نظر آینده تاریکی در انتظار نوادگان و آیندگان اولاددار یوش سابق است! که من چندتای از آنها را برای شما «ساطوری» میکنم!



● در آینده وضع بیماری که احتیاج به عمل جراحی دارند و وضع دکترهای جراح خیلی سخت و بفرنج می‌شود چون برای بخیه‌زدن روده‌ی گوسفند که پیدا خواهد شد و روده حیوانات دیگر هم بدرد اینکار نخواهد خورد! و از گوشت‌های یخ‌زده‌ی وارداتی هم در عمل جراحی کاری ساخته نخواهد بود...؟!

● از این به بعد «گوشت کوب» و «دیزی» را فقط و فقط باید در کتابهای لغت و فرهنگ جستجو کرد! مثلاً وقتی بچه‌های ما به کلمه‌ی «دیزی» در کتاب لغت برسند خورد کنند چنین شرحی در مقابلش نوشته شده است: ( «دیزی» ششی بوده است شبیه کلاه خود! که در آن چیزی را به نام



گوشت! پخته و می‌خورده‌اند که نام این غذا «آبگوشت» بوده است! ● در مقابل کلمه‌ی «گوشت کوب» هم شرحی باین مضمون خواهند خواند:

● یکی از محسنات خیلی عالی ورافتادن نسل گوسفند و گوشتش این است که در آینده دیگر کسی نمیتواند «شاخ» جیب کسی بگذارد!؟ و همچنین هیچ کس هم «بز» نخواهد آورد...؟!



( «گوشت‌کوب» وسیله‌ای بوده است که بشر قدیم یعنی نسل حاضر! از آن برای دفاع از خود استفاده میکردند ولی عده‌ای از دانشمندان

## خیال خام!

کودتاجی را بگو بیهوده زحمت میکشی  
ملت ایران نخواهد رفت زیر بار زور  
گر بر داری خیال خام پیروزی خود  
عاقبت این آرزو را میبری با خود به گور

دگر دینچه



● با تغییر و تحولاتی که بوجود خواهد آمد جنابان! قصاب باشی‌ها هم باید بساط خود را جمع کرده و بعد از تخته کردن دکانشان با ساطور و چاقو و چرخ گوشت خود بروند و غاز بچرانند!... البته در صورتیکه غازی پیدا شود!؟

● ضرب المثل «نه سیخ بسوزد، نه کباب» هم از صفحه روزگار محو میشود چون دیگر کبابی وجود نخواهد داشت که بسوزد! مگر اینکه سیخ از فراق کباب بسوزد و آب شود...!؟

● سگهای ولگرد کوچک و خبیان هم مجبورند از یکبارگی مگس بپراندند! و خمیازه بکشند! چون دیگر استخوانی پیدا نخواهند شد که سگها بدنبالش «سگدو» بزنند!؟

● همچنین چون دیگر آبگوشتی وجود نخواهد داشت کشت نخود و لویا هم خود بخود منتهی شده و از بین خواهند رفت! و باین ترتیب دیگر نمی‌شود کسی را دنبال «نخودسیاه» بشند...!؟

● یکی دیگر از اتفاقات جالب آینده این خواهد بود که منافقانه یا خوشبختانه نسل «سه‌پایه» هم ور نخواهد افتاد!؟ چون سه‌پایه محل فرود مستقیم دیزی می‌باشد! و چون دیگر دیزی وجود نخواهد داشت بناچار سه‌پایه هم مربوط لای دست دیزی و گوشت‌کوب! و وقتی هم که «دینگ» به دینگ می‌گردد و «سیاه» بدبختانه سه‌پایه‌ای وجود ندارد تا در جوابش بگوید «صل‌علا!» و دینگ جواب «ابلهان» را خواهد شنید...!؟



# وافور شکسته!

دیدم رندی غنی زوضع مالی و افور شکسته زار از بدحالی  
گفتم چه بود عاقبت معتادین! گفتا که بز و بیرس از خلخالی

## «روزی» روزنامه‌ها!؟

\* نمیدانم آیا شما باین نکته توجه کرده اید یا نه...؟! که امسال به جای چاپ اسامی قبولشدگان در کنکورهای مختلف دانشگاهها و مدارس عالی، اسامی ساواکیها و اسامی خریداران خوش شانس و اقبال «پیکان» اسامی تیرباران شدگان، و اسامی «پاکسازی» شده‌های ادارات را در صفحات روزنامه های صبح و عصر به چاپ میزنند؟  
(بالاخره روزی روزنامه‌ها یک جورى باید برسد)!

از: ع-انگولکچی



مردم ایران (جاما) - آمریکا  
برای دستگیری معدوم کننده‌ی «طباطبائی» صد هزار دلار جایزه تعیین کرد.

پهلول - لایب این جایزه‌ها را از محل ثروت شاه معدوم که از ما دزدیده و در آمریکا پس انداز کرده میبردازد!

آرمان ملت - اعتراض به اشغال افغانستان توسط نیروهای روسی بجای خود، ولی دنباله روی از سیاست تبلیغاتی آمریکا برای شرکت نکردن در بازی‌های المپیک مسکو یک اشتباه بود.

پهلول - ما هم باشما صد درصد موافقیم. چون این اقدام ما آمریکارا خیلی خوشحال کرد.

بهار آذربایجان - گران فروشی در شهر اردبیل پیدا میکند و هیچگونه ضابطه‌ای در بین نیست و هر کسبى اجناس خود را به دلخواه خود به هر قیمتی میخوهد می فروشد.

یکشنبه‌ها فقط  
**پهلول**

از: ق-کردیچه

# تفسیری بر شعر شعرای معروف!

بابا طاهر عربان در بیش از هزار سال پیش گفته:

الهی گردن گردون شود خرد که فرزند جهان را جملگی برد  
باباجان، الهی قربون اون تن وبدن «عربانتا» برم، ای کاش هزار سال بیشتر زندگی میکردی و میدیدی که «جنگک» دردنیای ما چه جورى بیداد می کنه!

دردزمانی که تو زندگی میکردی «گردون» فرزندان جهان را میبرد، ولی در زمان ما «زور و قلدری و کسب قدرت و مقام» باعث شده که مردم به جون همدیگه بیفتند و هر روز هزارها نفر از مردم بیچاره مثل برگ درخت روی زمین می‌ریزند و چون «استعمارگرها» باعث اینهمه کشت و کشتار و خونریزی هستند و در رأس آنها هیولائی به اسم «کارتز» وجود دارد، اجازه بده شعرت را اینطور اصلاح کنم:

الهی گردن «کارتز» شود خرد که میلیونها نفر را از میان برد  
بز بزمغز «استعمارگر» سنگ که دنیا را نموده عرصه‌ی جنگک



در میان شعر «گوهر و سنگ» خانم پروین اعتصامی هم به این نك بیت بر خوردم که می گوید:

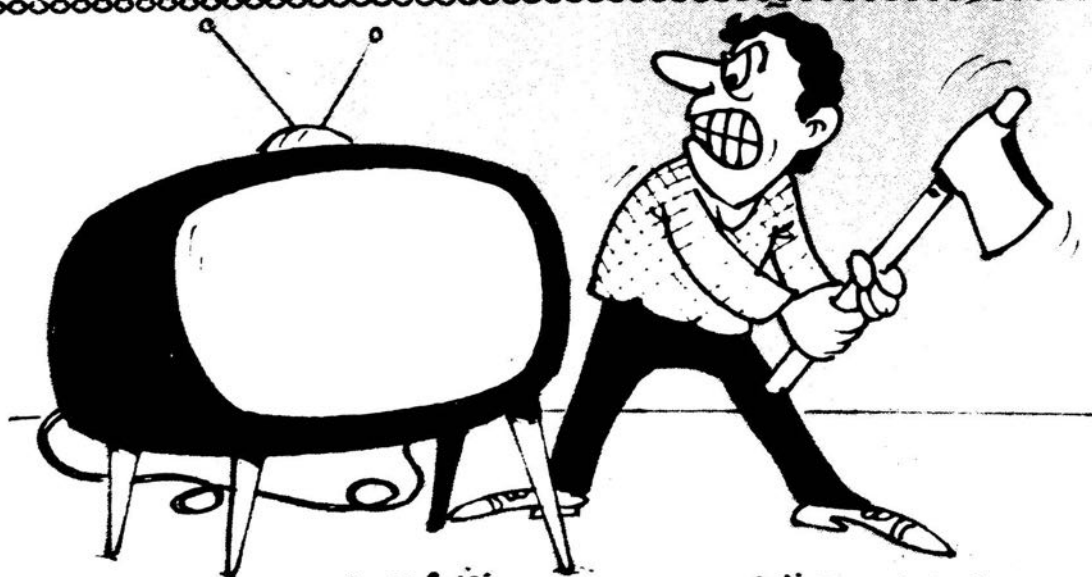
بسی پاکان شدند آلوده دامن بسی برزیگران را سوخت خرمن  
پروین عزیز، باور کن شعری را که تو در چهل سال پیش سروده‌ای، درست و صاف حال زمان ماست. چون در این دوره، هم ضد انقلابیون بی وجدان خرمن برزیگران را می‌سوزانند و هم در جریان «پاکسازی» خیلی از پاکها همانطور که تو گفته‌ای بدون جهت «آلوده دامن» شدند. ولی نمیدانم تو چطور متوجه شده بودی که چهل سال بعد چنین اتفاقاتی خواهد افتاد.

## داماد مدیر!

«ق-ع»

کرد این «پهلول» داماد خودش را «سردبیر»!

دوستان گشتند آزرده از این کار «مدیر»!  
تا که گفتم، بچه‌ها از این عمل رنجیده‌اند  
گفت این ایراد را، اول تواف «یزدی» بگیر!



از دیدم پهلولان را دیدم تلویزیون مردم هر روزی چه آنه فقط شروع برنا هر ما صفتند

دورود اسباب بازی آموزشی با موافقت آموزش و پرورش و مهارت است

روزنامه یک سوسک پیدایش!!  
(جایه)



## نکته‌های باریکتر از گردن بهلول!

### خیال کرده!!

مردی در خانه‌ای مهمان شد. ساعتی بنشست، دفتاً با صدای تیرری که در نزدیکی او بدیوار خورد ازجا پرید. یکبار نه، بلکه دو سه بار تیراندازی ادامه یافت. مرد مهمان بلند شد که برای نجات جان خود از آن خانه بگریزد. صاحبخانه راه بر او گرفت و گفت کجا؟ مگر میگذارم بروی؟ مهمان گفت پدر آمرزیده هر کس هست میخواهد مرا به قتل برساند چگونه به نشینم؟ صاحبخانه گفت ما با همسایه بغل دستی خرده حسایی داریم، من قبلا يك مهمان از او کشته‌ام. وحالا اوبه تلافی میخواهد مهمان مرا بکشد تو بگیر و بنشین و کاریت نباشد، اگر تورا کشت در عوض دومهمان دیگر از او را میکشم ارواح باباش خیال کرده!!

یدانته رحیمی فر (دانش)

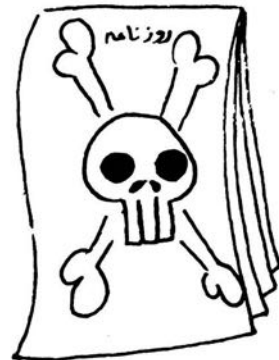
### آتش نشانی!

کسانیکه بدون توجه به نوع حکومت همیشه خود را بی باکانه به آب و آتش میزنند فقط مامورین آتش نشانی هستند!

### استراحت!

ای کسانی که بیکار هستید و از بیکاری خسته شده‌اید، حتما می‌دانید که چساره‌ی خستگی استراحت کردن است، پس چند وقت استراحت کنید تا خستگیتان کاملا دربرود!

«م-ح»



### مطلب مجانی!

این روزها اسامی تصفیه شدگان و ساواکی‌ها در سطح کشور بقدری زیاد است که بیشتر صفحات روزنامه‌ها را بخود اختصاص داده و مسئولین این روزنامه‌ها از پخش این مطالب که برایشان مجانی تمام میشود اظهار رضایت میکنند!



### چماق‌داران بختیار!

قبل از اینکه انقلاب اسلامی ما به آمریکا صادر شود چماق‌داران بختیار به آمریکا صادر شدند و بعید نیست که بختیار چماق‌دارانش را به فرانسه هم صادر کند!

### طرفدار حقوق بشر!

در جریان حمله‌ی چماق‌داران به مسلمانان طرفدار امام خمینی در امریکا، امریکای «طرفدار حقوق بشر!» نشان داد که میتواند از راه چماق‌داری هم حق مستضعفین دنیا را پایمال کند.







مستول تلکس: «بی چاکلم»

\* خبرگزاری ما گزارش میدهد که بعضی از رانندگان تاکسی با اینکه خیلی هم ادعا می کنند که مسلمان انقلابی هستند آنچنان مردان و زنان نامحرم را در داخل تاکسی بهلولی هم می چپانند که مجاله می شوند!

\* طبق اطلاع محرمانه ای که بدست آورده ایم در داخل توپهائی که حکومت بعث عراق بسوی مرزهای ما شلیک می کند تعداد زیادی سیگار های مختلف عراقی جاسازی شده و گرنه این همه سیگار بغداد و غیره در بساط سیگار فروشهای کشور ما نبود!

## بهلول شیتدپرس!

تقدیم می کند!

از آنجا که رادیو تلویزیون ایران به علت «محدودیت زمانی؟» یعنی «کمی وقت!» و جراید کثیرالانتشار کشور هم بواسطه «محدودیت مکانی» یعنی «کمبود جا!» نمیتوانند همه خبرها و گزارشات را به اطلاع شما برسانند، لذا «خبرگزاری بهلول شیتدپرس!» که مهمترین و معروفترین خبرگزاری در سراسر دنیاست! تمام اتفاقات کلی و جزئی! را بطور مشروح و جامع در اختیار شما قرار خواهد داد!

از خوانندگان عزیزمان در شهرستانها که در حقیقت نمایندگمان «بهلول شیتدپرس!» هستند تقاضا داریم اطلاعات مهم و «دست اول!» خود را برای درج در این صفحه ارسال دارند.

اخبار خارجی

\* يك خبرنگار خارجی از همسر شاه معدوم پرسید: از اینکه شوهرت را از دست داده ای چه حالی داری؟ گفت: من فقط پدر سابق بچه ها را از دست داده ام، چون او مدتها بود که شوهر من نبود!

\* شاپور بختیار در يك جلسه خصوصی از «حسن نزیه» پرسید: تو چطور توانستی از ایران فرار کنی؟ گفت: همان اشخاصی که تو را فراری دادند بموقع بداد من و مقدم مراغهای هم رسیدند!

\* مسئولین روزنامه «اطلاعات» نامه ای را که «بهلول» طبق قانون مطبوعات تقاضای درج آنرا کرده بود به «زباله دانی!» انداختند!

«کسی که با همکار خود چنین کند، با دیگران چه کند؟»

پدرم با «لیبی» برقرار کرده بود! و بهمین دلیل برای اسم من از چهار حرف (ل-سی-بی) که نام آن کشور است استفاده کرد! و این جریان هیچ ربطی هم به مهندس «لیبی» ندارد!

\* بقرار اطلاع، ضد انقلابیون و ساواکی های موجود در وزارتخانه ها و سازمانهای اداری هم تصمیم گرفته اند برای خود «انجمن!» تاسیس کنند!

\* از «لیبی» برادر کارتر پرسیدند: چطور شد از میان این همه کشور که در دنیا هست «لیبی» را برای این کار انتخاب کردی؟ گفت: این رابطه را قبل از من

### دریا و خاطرات گذشته!

... آن روز تا غروب آفتاب متأسفانه من و رفیق نتوانستیم حتی يك ماهی بگیریم!! تا اینکه هوا تاریک شد و ماهم سر قایق خود را بطرف ساحل کج کردیم!! در این موقع بود که يك قایق بسر نشینی زن و مرد جوانی از کنار قایق ما رد شد!! و من بمحض دیدن آنها با صدای بلند پرسیدم:

— شماها «کاری!» توانستید انجام دهید...!!

جوان با ناراحتی زیادی جواب داد: خیر آقا جان!!

من پرسیدم: شماها چه نوع «قلای» بکار بردید...!!

... بعد از این سوال من جوان چند لحظه ای ساکت شد و سپس گفت:

— آخر ما که ماهی نمی گرفتیم؟! «باستا نشناس»



### داروی بی خوابی!

شخصی شبها خوابش نمی برد و هرچه هم برای خوابیدن تلاش میکرد فایده ای نداشت! لذا نزد دکتری رفت و جریان بی خوابی خود را مطرح کرد! دکتر هم دستوراتی به او داد و ضمناً به او توصیه کرد که برای خوابیدن هر شب از يك شروع کرده بشمارد تا خوابش ببرد!!

مریض روز بعد پیش همان دکتر رفت! و دکتر از او پرسید خوب از يك شمردی تا خوابت ببرد؟! مریض گفت بعله آقای دکتر! دیشب از يك تا ۳۵۷۹۴ شمردم! دکتر گفت بسیار خوب! پس بعد از آن خوابیدی؟! مریض گفت: نخیر آقای دکتر! چون دیگه صبح شده بود بلند شدم!! «دماغ گنده»

## راهپیمائی!

گفتم: منظور از راهپیمائی چیست؟  
گفتم: منظور اینست که اهالی هر محل در مسجد محل جمع شوند و از آنجا به طرف محل تعیین شده حرکت کنند و طی مسیر شعار بدهند.  
گفتم: پس اینهایی که با کامیون و اتوبوس تانزدیک محل تعیین شده می‌آیند و اونجا پیاده شده و چند قدم بیشتر راهپیمائی نمیکنند چی؟  
گفتم: اینها عین شاگرد تپل‌ها هستند که سر امتحان تقلب میکنند! مش قریون

"رای ساعتها برایشان نامه صادر میشود"



## سؤال از بهلول...؟!!

از «بهلول» پرسیدند از زمان انقلاب تا بحال چند مردم را خندانده‌ای...؟! بهلول در جواب گفت همونقدر که «محتکرین» از شروع انقلاب تا بحال مردم را به گریه انداخته‌اند...؟!!

ناصر داروسر کرمانی

## مگس نامه؟!!

دست بدار از سرم ای مگس خیره سر  
از چه بری روی من، دیوانه هستی مگر؟!  
هی می‌بری اینوزم یا می‌بری اونوزم  
وه که چه پر روشلی روتو بنازم بشر؟!  
درد سرم کم بود اینگه تو هم دم به دم  
برای من آوزی زهر کجا دردسر!  
هر چه زخم پیف و پاف یا کمت کیش و فیش  
مگر ز روی ای مگس بی‌پسند؟!  
من به کجا رو کتم ز دست تو ای مگس؟  
برای نساویدت خسریده‌ام یک تیر!!  
زبخت بد آدمم یک خواب قسطی کتم!!  
هنوز نسرفتم بخواب؛ آمدی از لای در!  
من می‌کنم احتکار در خانه دایم مگس!!  
اما فلان محتکر جمع می‌کند سیم و زر؟!  
مادر زخم صبح زود مثل اجل سر رسیدا  
تو هم بدنیال او آمده‌ای بی‌خبر؟!  
اسم عیالم بود تاج الملوك القمر  
برو ببر روی او عرضه تو داری اگر؟!  
من که بیجان آدمم ز دست این همسر  
این تن بیره بسرو روی سر او پیر؟!  
مگس پسرانی شده کار من ینسوا  
سرگرمیم این بود، خلاصه و مختصر!!

## «سیگار بغداد»!

گفتم این «سیگار بغداد» از کجا وارد شده؟  
گفتم که باشد جنک بین کشور ما با عراق  
گفت شاید هست در این کار، اسراری نهان!  
بنده هم بر کشف این اسرار، دارم اشتیاق!  
کردیچه

مراستمان بکار نساوید و تری و کلاز و سواد (نویس)



## مسأله‌ی «گوشت» و نسل آینده

فرستاد...؟!  
● زرگرها و تریاک و روشان (البته اگر دوباره کشت خشخاش مجاز شود!) آینده هم کار و کیششان دچار محظور خواهند شد چون دیگر برای وزن کردن و نرازوی خود «بخود» گیر نخواهند آورد...؟!  
● همچنین در آینده دیگر کسی پیدا نخواهد شد که «خودی بخندد!» خلاصه اگر من بخوام بهمین روال پیش بروم و در باره‌ی این مسأله مطلب نویسم منبرم جوهر خود کارم

تمام شود و مطالب مربوطه تمام نشود...؟!  
لذا نوشتن بقیه‌ی این قضایا را به خوانندگان خوش ذوق بهلول واگذار میکنم تا ببینم خوانندگان بهلول چه دسته‌گلی به آب خواهند داد...؟!  
البته بشرط اینکه خوانندگان این مطلب مثل بعضی‌ها «گوشت تلخ» نباشند و بقیه مطالب را حتماً بنویسند...!?



مجموعه‌ای از  
زیباترین کالاهای  
(تزیینات - مبلمان)  
در نمایشگاه ۵ طبقه  
برای هر نوع سلیقه  
مبلمان-سرویس  
خواب  
سیمونی نوزاد  
موکت  
کفیوش  
کاغذدیواری  
فرش ماشینی  
پارچه پرده‌ای با  
دوخت و نصب  
موکت شور  
جارو برقی و  
دستگاههای نظافتی  
تابلو نقاشی

## گالری

بیشترین خرید. در کمترین زمان  
باهرزینه کم!



\*\*\*\*\*  
خیابان جردن سالن آزمیدان آرزائیس  
نرسیده به چهارراه جهان کودک کوچه  
کمان پلاک ۱۴ تلفن ۶۸۶۵۴۴ ۶۸۴۷۷۶  
\*\*\*\*\*



**خرید و فروش اثاثیه منزل**  
۰۵۴۸۴۹-۶۵۹۰۵۴

**لباس عروس**  
شاه عباس. فرشید. چهارراه  
تابنده. نوربخش  
۸۲۳۹۱۱

**شرکت تاسیساتی**  
رایسو شوفاز  
تعمیر و نگهداری و تعمیرات  
(چیلر و شوفاز)  
۸۴۸۶۴۹

سرویس آبگرمکن سازی  
شوفاز و کولر  
۸۹۴۳۶۶



تخلیه فوری چاه  
لارویی و کندن  
سازمان ۷۵۵  
۷۵۵۷۵۵  
۷۶۷۵۵۵

**شرکت خدماتی مانیران**  
نصب، سرویس، نگهداری  
چیلر، شوفاز  
تلفن ۸۳۵۴۱۸

**تعمیر و تعویض**  
رویه مبل  
سای ایرانی و خارجی و  
تعمیر مدل‌های قدیمی  
تلفن ۹۲۲۹۶۶ علی بیگی

**شرکت خدماتی مانیران**  
سرویس و تعمیر انواع تلویزیون  
رنگی و سیاه سفید و دستگاههای  
صوتی در محل  
تلفن ۸۳۵۴۱۸

**شرکت ساختمانی**  
و تاسیساتی **بستان**  
زمستان گرم و تابستان دلپذیر  
را تکمیل‌کننده‌های الکترو بستان  
تضمین میکند تلفن ۲۳۸۶۶۶



فادیس خصوصی  
بستان، آبنائ، پیرتاج  
۷۷۰۷۷۹

**قالی شوئی نور**  
با ۱۲ سال سابقه  
رضایت شما را  
تضمین میکند  
۵۵۹۶۹۷  
پانسیون دخترانه ۶۵۵۶۲۲

**بازرگانی مانیران**  
مواد غذایی، دارویی و بهداشتی  
کلیه کالا با قیمت تجارتنی  
تلفن ۸۳۵۴۱۸  
گروه شاکردخوصی  
ایتالیایی-آلمانی-فرانسف انگلیسی  
عربی و دروس ابتدائی - راهنمایی  
و متوسطه  
۹۲۵۶۲۱

ساختمانهای نیمه تمام شما  
را تکمیل می‌کنیم  
**سازمان ۷۵۵**  
۷۵۵۷۵۵  
۷۵۵۵۵۲

# معمای «حروف ابجد» با جایزه

الف	۱	س	۶۰
ب	۲	ع	۷۰
ج	۳	ف	۸۰
د	۴	ص	۹۰
ه	۵	ق	۱۰۰
و	۶	ر	۲۰۰
ز	۷	ش	۳۰۰
ح	۸	ت	۴۰۰
ط	۹	ث	۵۰۰
ی	۱۰	خ	۶۰۰
ک	۲۰	ذ	۷۰۰
ل	۳۰	ض	۸۰۰
م	۴۰	ظ	۹۰۰
ن	۵۰	غ	۱۰۰۰

هر هفتسمانی در قالب شعر به چاپی رسانیم که با استفاده از حروف ابجد و توضیحاتی که در اشعار داده شده می‌توانید معما را به آسانی حل کنید و جایزه بگیرید.

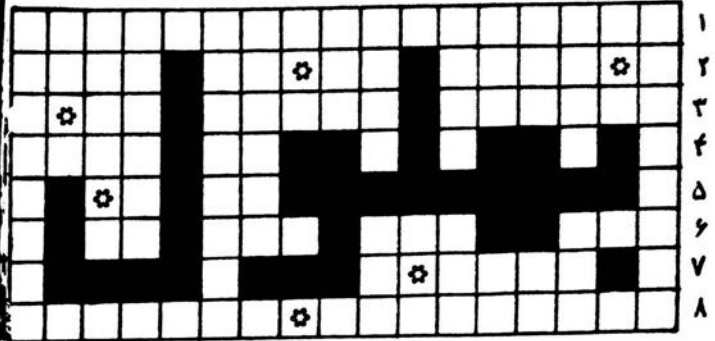
به عنوان مثال به این شعر توجه کنید: (آن چیست که در بادیه ماوی دارد - سبب سر و ده شکم، دوصد پا دارد). میدانید که (در بادیه ماوی دارد) یعنی: (در بیابان زندگی میکند) و اعداد مصرع دوم شعر هم با استفاده از حروف ابجد (ش ۳۰۰ ی ۱۰۰ د ۲۰۰ ه ۲۰۰) میباشد. پس ملاحظه می‌کنید جواب معما که «شیره» است به آسانی به دست می‌آید.

## معمای هفته:

طرح شد در این معما نام ابلیس زمان رفته فریاد همه از ظلم او بر آسمان پنج حرفی را که باشد هشتصد بایست و یک عاقبت گردد زبون با همت ایرانیان

# جدول با جایزه

۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱



## جدول شماره ۶۱ خوابیدنگی!

۱- بنی صدر و رجائی ۲- هوس دوران حاملگی - اول و آخر «قبا» - خرس عرب - نماینده‌های سیاسی کشورهای خارجی ۳- با توجه به گرانی که بیداد میکند، دیگر باید این را بخواب ببینید - پر تیراژترین روزنامه‌ی ژاپنی ۱- جای غربی ۱ ۴- گران‌ترین فلز - فراوانی ۵- پایه و اساس ۶- ابزار کار نجار - ملانصرالدین قزوینی ۱- حالتی میان خواب و بیداری در پشت میز ادارات ۱ - شهری نزدیک تهران ۷- پشت و روشده ۱ ۸- فرزند منحصر به فرد خانواده - بیشتر مطالب بهلول اینطور است که شما را می‌بخنداند!

## وایسادنگی!

۱- با اینکه از کارهای حرام است ولی هنوز هم خیلی‌ها از این طریق «کاسبی» می‌کنند ۲- نوعی اسلحه در دست پاسدارانمان - جواب «های»! ۴- بزرگترین سازمان جاسوسی و ضد بشر جهان - حرف ندا ۵- تمام ملت حاضرند در راه حفظ کشورشان فدا کنند - حرف صریح و بی‌پرده ۶- مرض دارد - هنوز هم از «کنده» بلند میشود ۷- سنگینی و متانت - عددی انگلیسی در حمام مستکبرین ۱ ۹- واحد شمارش گوسفند ۱۰- کوچکترین عدد شش رقمی ۱۲- مدرسه‌ای بین دبستان و دانشگاه ۱۳- ۱۴- درجه‌دار محکمی در ارتش ۱۵- پاکدامن و نجیب ۱۶- ظرف شکسته ۱۷- با عروس میان‌هاش خیلی خوب است!

مجموعه: (عسلی)





# آجاره

## ۸ ساعت - شونیزه





### ۲۲۰۱۵۲-۲۲۰۱۵۴-۲۲۴۱۴۴

## سازمان مسکن شونیزه

با کادر ورزیده خود ۴۸ ساعته آپارتمان و ویلای شمارا به ایرانی و خارجی اجاره میدهد



# پای معرکه مرشد!

بچه مرشد: سلام استاد، میخواستم پرسم چرا آدمها باهم فرق دارند؟  
 مرشد: عليك سلام ، ولی من که چیزی از حرف تو نفهمیدم.  
 بچه مرشد: بین استاد، درمملکت ما اوضاع عجیب و غریبی هست که من گیج شدم و نمیدونم چه دلیلی داره؟ معلم، کارمند دولت، کارمند بانکها ، کارمند بخش خصوصی، کارگرمؤسسات شخصی کارگر سازمانهای دولتی ، کلانمدارنش، شهربانی، ژاندار- مری و خیلی جاهای دیگه همه چیزشون باهم فرق داره  
 مرشد: چه چیزی شون با هم فرق داره؟



بچه مرشد : ساعت کارشون ، تعطیلاتشون، مرخصی سالانه شون حق قشون، مزایاشون، بازنگشتگی شون، بازخرید خدمت شون ، بیمه شون ، مالیاتشون ، استفاده از مزایای درمانشون ، وام مسکن گرفتنشون، قوانینی که برایشون وضع شده و خیلی چیزهای دیگه!  
 مرشد: خب ، تمام این تبعیضات مربوط به زمان طاغوت بوده ، حالا که دیگه اینطور نیست.  
 بچه مرشد: متأسفانه باز هم هست . مطابق تصویب نامه های شورای انقلاب يك کارگر که بیست سال کمتر حق بیمه پرداخته باشه ، هرچند که مدت خدمتش از بیست سال هم بیشتر باشه ، نمیتونه بازنگشته بشه ولی يك کارمند دولت که پونزده سال سابقه خدمت داره با ده سال سابقه خدمت « مرحمتی » دولت با بیست و پنج روز حقوق بازنگشته میشه، که البته يك معلم بیچاره با اینکه کارمند دولته از این حق هم محرومه و صدها تبعیض دیگه که انشاءالله اگه فرصت بود بعداً براتون تعریف می کنم .  
 مرشد : پس یادت باشه بقیه شو هفته دیگه تعریف کنی!

وزیر خارجه عربستان سعودی گفت: از وقتیکه توالت بصوال سلاح استفاده کرد



## لیلی و مجنون!

(علی)

يك شبی مجنون به خلو نگاه ناز!

دید «لیلی» می دهد بوی پیاز!

گفت: لیلی جان چرا بدبو شدی؟

گفت: گم شو ، غول اکبیر دراز!

آقای محمد کریمی ( شوش دانپال) - شما هم به جوابی که به آقای ابوالقاسم مرادی در مورد کاریکاتور داده ایم توجه کنید .

از خانمها و آقایان: منیژه اسدی محمود (ص). مجید ماهیچی . حیدر علزاده. فریبرز صدری، علی پاک نژاد. حسین محمدی . نرگس تهرانی . عباس دارابی. شکوه محمدی . حسن آریا. داریوش عظیمی و حمید جعفری که در پاسخ به در فر اندم بهلول ما را مورد تأیید قرار داده اند سیاستزایم و از دوستان ارجمند: مهرداد (بندر عباس) - یدالله رحیمی (فر اهواز) - فریده رسولی (تهران) ستمکش (پاسوج) - علی بنکسدار (شیراز) - شهلا مستودی (گرمقان) تقی فراهانی (تبریز) - سعید لطیفی (قم) - نجف امیرعزادی (آبادان) - نصرت الله مقصودی (تهران) و حسن رحیمی (نهاد) که شعر، مطلب و کاریکاتور بر ایمان فرستاده اند. متشکرم.

ارادتمند: «بی چاک قلم»



## سرندیات!

را هم در جریان میگذاریم . شایعاتی که همسر شما شنیده کار افراد ضد انقلاب و مزدوران اجنبی است . این یزوه گوئی ها را باور نکنید. ضمنا خوش بحال شما که سیگار ۲۴ تومانی را ۱۸ تومان میخرید! خانم مریم حسن زادگان آغاچاری - اولاً لزومی ندارد نامه ها را با پست سفارشی بفرستید و هزینه های زیادی متحمل شوید. ثانياً از همکاری شما با هم متشکرم، ولی اگر این داستان کوتاه بود، پس برای داستانهای بلند ، خدا به داد بهلول برسد!

آقای ابوالقاسم مرادی (تهران) برای تهیه کاریکاتور از کاغذ سفید و مرکب مشکی استفاده کنید تا قابل چاپ باشد .  
 آقای نوراله خواجهات-اهواز در مورد سیگار «بنداد» ما هم مثل شما نتوانستیم به این معما پی ببریم که سیگار کشوری که با ما دشمنی دارد چگونه در تمام شهرهای ایران حتی از سیگار های ایرانی بیشتر و ارزانتر است! هر وقت مسئولین امر جواب آنرا دادند شما



# بهلول

مدیر مسئول و سردبیر  
سید احمد سکاکی

دبیر شورای نویسندگان: قاسم عسکری  
محل اداره: فرح شمالی (سابق) پلاک ۱۳۱  
منطقه ۱۵ پستی - تلفن ۸۵۰۹۸۵  
طالب وارده - مترد نخواهد شد.

## سال سی و یکم

هفته نامه فکاهی - سیاسی - انتقادی

دوره جدید شماره ۶۱

چاپ آریا تلفن ۶۴۴۷۰۵



### ایرج آنتن

\* در این شماره در صفحه  
«بهلول آخرش خوشه...؟!»، ایرج  
آنتن بچندین و چند عدد سوال  
دست اول ۱ از چندین و چند نفر  
خواننده‌ی دست دوم که مدت‌مدتی  
است به دفتر بهلول رسیده و جواب  
مونده لا علاج پاسخ میده اچون اگه  
این ستوالها بدون جواب بمونه  
خدای نکرده و زبونم لال، لال ۱  
سوال کنندگان ممکنه فکر کنن که  
جواب سوال کنندگان «برق تهرانه»؟  
در صورتیکه ما اصولا اهل این جور  
حرفا نیستیم! خوب حالا جواب  
سوال هارو گوش اکتنین...؟!

### تهران آقای ند

عزیز دلم! برادر جان! اگه باز  
این دفعه هم «آپارتمان» شما، از  
شما «گوشت» خواستن سرفروخت  
بنشینین و اونارو قانع کنین که  
«گوشت» اصیلا و ابدا بدرد نمیخوره!  
و اخه! و هر آن ممکنه بر اثر گرمی  
هوا فاسد و گندیده از آب در بیاد  
و بمحض اینکه از گلوی هر کدومشون  
پائین بره پدر صاب بچه و در آورده  
و کلاب به روشون امده اونارو  
شه احساسات هنرمندای فانی و سابق  
رفیق رفیق کنه! تا اونجا که ممکنه  
همه‌ی اهل بیت بدون اعدام ۱ و  
خونریزی ۱ جان بجان آفرین تسلیم  
کنن؟! و بالاخره بعد از چند ساعت  
بند و موعظه آنها را راضی کنین که  
بحای گوشت بر اشون ماست بخرید  
که همین و بنامین «ام» داده و هم  
و بنامین «تی»!

# بهلول آخرش خوشه...?!؟!

و قال راه انداختن راهم از نظر  
دور ندارید! و سوم هم اینکه مثل  
هنریشه‌های قدیم و نندیم! تمرین  
«آرتیست باری» را هم فراموش  
نکرده و گاهی گداری هم «ریش»  
خود را بلند کرده و سپس آنرا برایش  
مطمن باشید از این راه بسادگی  
و راحتی «راحت الحلقوم» وارد  
«گودا» مجلس شلم شوربا! شده و  
یکی از خدمتگزاران واقعی مردم  
خواهید شد!

**آبادان: خانم پروین متأهل**  
۱ - مرحوم مغفور جنت مکان  
خلد آشیان جناب «گاندی» در زمان  
حیات خود فکری برای این ترک  
«گوشت» و «گوشتخواری» نموده  
بود که خیال داشت اگر بتواند و  
خدا قمشش کند روزی روزگاری  
به ایران سفر کند! که خوشخانه  
یا بدبختانه این سفر عملی نشد!  
۲ - آقای رئیس سازمان گوشت  
کشور در جواب سوال شما گفتند  
این یکی از غلطترین کارهاست که  
جنابعالی روزی ۷۰ تومان حقوق  
خودتان را بدهید و یک کیلو گوشت  
بخرید! والته و صدالبته که درست  
هم سر صحبت درفته اند! چون انصاف  
خوب چیزه! اگر قرار باشد جنابعالی  
با ۸۰ سرعائله روزی یک کیلو گوشت  
بخرین پس تکلیف بقیه ما بحتاج  
زندگیتون چی میشه...؟! خدا بدیدر  
واقعی انصافین...؟!  
منتظر سوال‌های دست اول از  
خوانندگان دست دوم هستیم!

تبریز: آقای ه - دلور  
۱ - جونم واسه تون بگه، این  
تنها حضرتعالی نیستین که با دیدن  
هلو و گلابی «بواسیر» تان عود میکنه  
بلکه ۳۵ میلیون نفر دیگه هم به این  
دردی درمون مبتلاهن...؟!  
۲ - جنابعالی میتوانید برای  
«کورد کردن» اشتهای خودتان از  
دستگاه «الکتروگرافا» استفاده  
کنین تا در موقعیکه از جلوی دکون  
قنادی‌ها و چلوکبابی‌ها رد میشین  
دچار «تنج اعصاب» نشین؟!  
**اصفهان: آقای یاخانم - القدس**  
\* به عقیده بنده بهیچ وجه صلاح  
نیست که جنابعالی در یک چنین  
وضع (۱) چشم‌هایتان را عمل  
جراحی کنید زیرا در حال حاضر  
سرکار عالی با چشمان چپ خود  
حقوقتان را دوپل می‌بینید! و این  
برای یک کارمند دون پایه‌ی مثل شما  
با توجه به قیمت‌های سرسام‌آور روز  
اجناس نعمتی است عظیم که خداوند  
نصیبان کرده و شما نباید باین مفتی  
آن را از دست بدهید؟!  
**شیراز: آقای حسن - ر**  
اتفاقا برخلاف نظر شما تاشای

**اهواز: آقای شعبان منتظر**  
اگر جنابعالی میل دارید در  
دوره‌ی آینده به سلامتی و خوشی  
و کمال بشوید ساده‌ترین راهش این  
است که از همین حالا به ورزش روی  
آوردید و تمرین «کشتی» کرده هر روز  
«هالتر» بزنید! و در عین حال راه  
ورسم «نهمت» و افترا زدن و داد









"هرجا ایران فروش نفت را قطع کرده ، عراق های آن را بپر کرده است"



در بعضی ادارات ...